

- عنوان شهادت ۷۲ تن از یاران امام و امت
- محل تهران، جماران
- مناسبت
- تاریخ ۹ تیر ۱۳۶۰
- موضوع شهادت ۷۲ تن از یاران امام و امت
- حضار ملت ایران - خانواده‌های معظم شهدای هفتم تیر

بسم الله الرحمن الرحيم

انا لله وانا اليه راجعون

ملتی که برای اقامه عدل اسلامی و اجرای احکام قرآن مجید و کوتاه کردن دست جنایتکاران ابرقدرت و زیستن با استقلال و آزادی قیام نموده است، خود را برای شهادت و شهید دادن آماده نموده است و به خود باکی راه نمی‌دهد که دست جنایت ابرقدرتها از آستین مشتی جنایتکار حرفه‌ای بیرون آید و بهترین فرزندان راستین او را به شهادت رساند. مگر شهادت ارثی نیست که از موالیان ما که حیات را عقیده و جهاد می‌دانستند و در راه مکتب پرافتخار اسلام با خون خود و جوانان عزیز خود از آن پاسداری می‌کردند به ملت شهیدپرور ما رسیده است؟ مگر عزت و شرف و ارزشهای انسانی، گوهرهای گرانبهایی نیستند که اسلاف صالح این مکتب، عمر خود و یاران خود را در راه حراست و نگهبانی از آن وقف نمودند؟

مگر ما پیروان پاکان سرباخته در راه هدف نیستیم که از شهادت عزیزان خود به دل تردیدی راه دهیم؟ مگر دشمن قدرت آن دارد که با جنایت خود مکارم و ارزشهای انسانی شهیدان عزیز ما را از آنان سلب کند؟ مگر دشمنهای فضیلت می‌توانند جز این خرقة خاکی را از دوستان خدا و عاشقان حقیقت بگیرند؟ بگذار این ددمنشان که جز به «من» و «ما»های خود نمی‌اندیشند و یا کلون کما تأکل الانعام عاشقان راه حق را از بند طبیعت رهانده و به فضای آزاد جوار معشوق برسانند.

ننگتان باد ای تفاله‌های شیطان، و عارتان باد ای خودفروختگان به جنایتکاران بین‌المللی که در سوراخها خزیده و در مقابل ملتی که در برابر ابرقدرتها برخاسته است، به خرابکاریهای جاهلانه پرداخته‌اید. عیب بزرگ شما و هواداران آن است که نه از اسلام و قدرت معنوی آن و نه از ملت مسلمان و انگیزه فداکاری او اطلاعی دارید. شما ملتی را که برای سقوط رژیم پلید پهلوی و رها شدن از اسارت شیطان بزرگ دهها جوان عزیز خود را فدا کرد و با شجاعت بیمانند ایستاد و خم به ابرو نیاورد، نشناخته‌اید. شما ملتی را که معلولان نشان در تختهای بیمارستانها آرزوی شهادت می‌کنند و یاران را به شهادت دعوت می‌کنند، نشناخته‌اید. شما کوردلان با آنکه دیده‌اید با شهادت رساندن شخصیت‌های بزرگ صفوف فداکاران در راه اسلام فشرده‌تر و عزم آنان مصمم‌تر می‌شود، می‌خواهید با به شهادت رساندن عزیزان ما این ملت فداکار را از صحنه بیرون کنید. شما تا توانسته‌اید به فرزندان اسلام چون شهید بهشتی و شهدای عزیز مجلس

و کابینه با حربه ناسزا و تهمت‌های ناجوانمردانه حمله کردید که آنها را از ملت جدا کنید، و اکنون که آن حربه از کار افتاد و کوس رسوایی همه‌تان بر سر بازارها زده شد، در سوراخها خزیده و دست به جنایاتی ابلهانه زده‌اید که به خیال خام خود ملت شهیدپرور و فداکار را با این اعمال وحشیانه بترسانید، و نمی‌دانید که در قاموس شهادت واژه وحشت نیست. اکنون اسلام به این شهیدان و شهیدپروران افتخار می‌کند و با سرافرازی همه مردم را دعوت به پایداری می‌نماید، و ما مصمم هستیم که روزی رخس بینیم و این جان که از اوست تسلیم وی کنیم.

ملت ایران در این فاجعه بزرگ ۷۲ تن بیگناه به عدد شهدای کربلا از دست داد. ملت ایران سرافراز است که مردانی را به جامعه تقدیم می‌کند که خود را وقف خدمت به اسلام و مسلمین کرده بودند و دشمنان خلق گروهی را شهید نمودند که برای مشورت در مصالح کشور گرد هم آمده بودند. ملت عزیز، این کوردلان مدعی مجاهدت برای خلق گروهی را از خلق گرفتند که از خدمتگزاران فعال و صدیق خلق بودند. گیرم که شما با شهید بهشتی که مظلوم زیست و مظلوم مُرد و خار در چشم دشمنان اسلام و خصوص شما بود دشمنی سرسختانه داشتید، با بیش از هفتاد نفر بیگناه که بسیاری‌شان از بهترین خدمتگزاران خلق و مخالف سرسخت با دشمنان کشور و ملت بودند چه دشمنی داشتید؟ جز آنکه شما با اسم خلق از دشمنان خلق و راه صاف‌کنان چپاولگران شرق و غرب می‌باشید. ما گر چه دوستان و عزیزان وفاداری را از دست دادیم که هر یک برای ملت ستم‌دیده استوانه بسیار قوی و پشتوانه ارزشمند بودند، ما گر چه برادران بسیار متعهدی را از دست دادیم که هاشدء علی الکفار رحماء بینهم بودند و برای ملت مظلوم و نهادهای انقلابی سدی استوار و شجره‌ای ثمربخش به شمار می‌رفتند، لکن سیل خروشان خلق و امواج شکننده ملت با اتحاد و اتکال به خدای بزرگ هر کمبودی را جبران خواهد کرد. ملت ایران با اعتماد به قدرت لایزال قادر متعال همچون دریایی مواج به پیش می‌رود و در مقابل ابرقدرتها و تفاله‌های آنان با صفی مرصوص ایستاده است، و شما درماندگان عاجز را که در سوراخها خزیده‌اید و نفسهای آخر را می‌کشید به جهنم می‌فرستد و خداوند بزرگ پشت و پناه این کشور و ملت است.

اینجانب بار دیگر این ضایعه عظیم را به حضور بقیه‌الله - ارواحنا له الفداء - و ملت‌های مظلوم جهان و ملت رزمنده ایران تبریک و تسلیت عرض می‌کنم. من با بازماندگان شریف و عزیز این شهدا در غم و سوگ شریک و رحمت واسعة خداوند رحمان را برای این مظلومان و صبر و شکیبایی را برای بازماندگان محترم آنان از درگاه خداوند متعال خواستارم. رحمت خدا و درود بی‌پایان ملت بر شهدای انقلاب از ۱۵ خرداد ۴۲ تا ۷ تیرماه ۶۰، و سلام و تحیت بر مظلومان جهان و مظلومان ایران در طول تاریخ.

روح‌الله الموسوی الخمینی

- عنوان تجلیل از شهید بهشتی و شهدای ۷ تیر - تبیین وظایف روحانیون، مسئولان و ملت در مقطع کنونی
- محل تهران، حسینیه جماران
- مناسبت
- تاریخ ۱۰ تیر ۱۳۶۰
- موضوع تجلیل از شهید بهشتی و شهدای ۷ تیر - تبیین وظایف روحانیون، مسئولان و ملت در مقطع کنونی
- حضار: روحانیون تهران

بسم الله الرحمن الرحيم

در سوگ شهادت یاران من هم در نوبت خودم به جامعه روحانیت و ملت ایران، به مسلمین جهان و به مستضعفین تمام عالم هم تهنیت و هم تسلیت عرض می‌کنم. تسلیت برای اینکه ما در جبهه‌ها، از ۱۵ خرداد تاکنون بسیار از جوانان و متدینین، زنها، مردها، از دست داده‌ایم. و این یک واقعه بزرگی و ثلمه بزرگی بر اسلام و مسلمین بود. و خصوصاً این جنایت اخیری که واقع شد، دست امریکا از آستین این خائنها بیرون آمد و یک همچو جنایتی به مسلمین وارد کردند و کسانی[را] که جز به مصلحت مسلمین اندیشه نمی‌کردند، از وکلای مجلس و از دولت، وزرایی که بسیار ارزشمند بودند، وکلایی که ارزشمند بودند و از قوه قضائیه هم مثل آقای بهشتی، که از اول شکل گرفتن جمهوری اسلامی مورد هدف بود، [به شهادت رساندند] شما شاهد بودید که تمام این ارگانهای اسلامی مورد هدف بودند؛ مجلس مورد هدف بود؛ مجلس خبرگان وقتی که دیدند بسیاری از آنها یا اکثر از آنها علما هستند، مورد هدف واقع شد؛ مجلس شورا وقتی دیدند که اکثریت آنها اشخاص متعهد و بسیاری از آنها از علما هستند، مورد هدف واقع شد؛ قوه قضائیه وقتی که دیدند بدست اشخاص دانشمند متعهد فعال واقع شد، مورد هدف واقع شدند. این یک جریانی بود و هست. الآن ما بسیاری از دوستانمان و علاقه‌مندان به اسلام را از دست داده‌ایم، لکن من به ملت ایران تهنیت عرض می‌کنم که چنین فرزندان را تحویل جامعه داد و در پیشگاه خدای تبارک و تعالی فرستاد و باز هم ایستاده است و خم به ابرو نیاورده.

ما هر روز در جبهه‌ها فرزندان بسیار عزیزی که برای حفظ این کشور و حفظ این جمهوری اسلامی کوشش می‌کنند و به دفاع از کشور اسلامی قائم هستند و شب و روز خودشان را نمی‌شناسند و ارتش دلاور ایران و سپاه پاسداران عزیز و بسیج عمومی و عشایر کشورمان و اهالی عزیز آن سامان تمام مجهز هستند و ایستاده‌اند و ابداً راجع به این مسائلی که در پشت جبهه واقع می‌شود یا در خود جبهه واقع می‌شود، اهمیتی به آن نمی‌دهند که دست از کارشان بردارند. همه منسجمتر می‌شوند، قویتر می‌شوند و همه مستعد این هستند که این کاروان را به آخر برسانند و این درخت ثمربخش اسلام را به ثمره خودش برسانند.

البته یک ملتی که می‌خواهد در مقابل همه قدرتها بایستد، نمی‌خواهد سازش کند با بلوک غرب و نمی‌خواهد سازش کند با بلوک شرق و «لا شرقیه و لا غربیه» می‌خواهد باقی بماند، می‌خواهد صراط مستقیم انسانیت و اسلامیت را پیش بگیرد، باید مهیا بشود از برای اینکه همه پیشامدهایی که پیش آمده است و پیش خواهد آمد. ما نباید گمان بکنیم که پیشامدها تمام شد. ما دست این ابرقدرتها را از مخازن خودمان و تسلطشان را از کشور خودمان کوتاه کرده‌ایم و آنها ساکت نمی‌نشینند. و ما باید توجه داشته باشیم و با کمال قدرت، اتکال به یک قدرت غیر متناهی - و آن قدرت الهی است - [داشته باشیم]. [وقتی که ما پشتوانه‌مان قدرت الهی است و پشتوانه‌مان اسلام

است و مقصدمان حق است، برای چی در این مصائب سست بشویم؛ وقتی که ما راه خودمان را یافته‌ایم ملت راه خودش را یافته است و آن راه را دارد با کمال جدیت و قدرت تعقیب می‌کند. البته راه حق دشواریها دارد، راه حق ناگواریها دارد، لکن آن که اهل حق است و راه حق را می‌خواهد برود، آن نباید هیچ تصور این را بکند که کوچکترین سستی را به خودش راه بدهد و باید با کمال قدرت به پیش برود؛ برای اینکه جمعیتی که شهید شدن را افتخار خودشان می‌دانند و جمعیتی که در جبهه‌ها شهید می‌شوند و در وصیت‌هاشان آن طور قوی هستند و جمعیت‌هایی که در طول این چند سال اخیر در خیابانها ریختند و مساجد را سنگر قرار دادند و جماعات را مجهز کردند و مردم را بسیج کردند و از هیچ تانک و مسلسل نترسیدند، در صورتی که آن وقت همه قدرتها؛ قدرتهای شیطانی در صحنه بودند و موجود - امروز که همه قدرتها از صحنه بیرون رفتند، لکن بعض پیوندهای ناصالح مانده‌اند و اینها زیرزمینی و مخفیانه کار می‌کنند - این دیگر خوفی ندارد.

خوف اصلش برای ملتی که برای مقصد کار می‌کنند، مجهزند که تکلیف شرعی را عمل کنند، وقتی که اسلام امروز در دست ما امانت است، امانتی است که از دست رسول الله ما اخذ کردیم و لازم است که او را حفظ کنیم و به این امانت خیانت نکنیم، وقتی که ما همچو امانتداری هستیم، تکلیف همه ماست که ادا کنیم این امانت را و سالم و قوی به نسلهای دیگر تحویل بدهیم. ما برای چه نگرانی داشته باشیم؛ مایی که به تکلیف خودمان داریم عمل می‌کنیم؟ نگرانی آن باید داشته باشد که بر خلاف مسیر حق است. آن باید نگرانی داشته باشد که چنانچه کشته بشود، به عقیده خودش این است که نابود شده است و به عقیده ما این است که به جهنم رفته است. ما چرا نگرانی داشته باشیم؟ ما که اگر شهید بشویم، قید و بند دنیا را از روح برداشته‌ایم و به ملکوت اعلی و به جوار حق تعالی رسیده‌ایم، چرا نگران باشیم؟ مگر مردن هم نگرانی دارد؟ مگر شهادت هم نگرانی دارد؟ ما دوستانمان که شهید شده‌اند، در جوار رحمت حق هستند؛ چرا برای اینها دلتنگ باشیم؟ دلتنگ باشیم که از یک قید و بندی خارج شده‌اند و به یک فضای وسیع و در تحت رحمت حق تعالی واقع شده‌اند؟ البته ما ناراحت هستیم از اینکه از اینها استفاده می‌کردیم برای اسلام و اینها بازوهای بودند برای اسلام، لکن ملت ما ۳۵ میلیون است که این تفاله‌ها، اینها یک چند صد هزار نفری فرض کنید - فرض کنید - ۳۵ میلیون مصمم‌اند، ۳۵ میلیون جمعیتی هستند که مادرها بچه‌هایشان که شهید می‌شوند می‌آیند اینجا به من می‌گویند که دعا کنید، بعضی بچه‌های دیگر هم دارم! پیرمرد می‌آید می‌گوید: بچه‌ام شهید شده است و گریه می‌کند، می‌گوید: نمی‌گذارند من بروم جبهه! یک همچو ملتی که نگرانی دیگر ندارد. اسلام، عزیزتر از همه چیز ماها تابع و پیرو آن مردانی هستیم که به حسب روایت، به حسب تاریخ، هر چه روز عاشورا سیدالشهدا - سلام الله علیه - به شهادت نزدیکتر می‌شد، افروخته‌تر می‌شد. جوانان او مسابقه می‌کردند برای اینکه شهید بشوند. همه هم می‌دانستند که بعد از چند ساعت دیگر شهیدند. مسابقه می‌کردند آنها؛ برای اینکه آنها می‌فهمیدند کجا می‌روند، آنها می‌فهمیدند برای چه آمده‌اند. آگاه بودند که ما آمده‌ایم ادای وظیفه خدایی را بکنیم، آمدیم اسلام را حفظ بکنیم. اسلام از همه چیز عزیزتر است. پیغمبر اسلام و تمام ذریه او و تمام پیروان او، اینها همه دنبال این بودند که اسلام را نگهش دارند. اسلام امانت خداست؛ امانتی است از جانب خدا. پیغمبر اسلام مکلف است که این امانت را حفظ کند و از روزی که این امانت رابه دست او دادند تا روزی که رحلت فرمودند، در تمام اوقات، دنبال همین مقصد بودند و هیچ روزی و هیچ آنی یک سستی - نعوذ بالله - به خودش راه نمی‌داد. اولیای ما هم همه این طور بودند. پیروان پیغمبر باید این جور باشند.

ما که ادعا داریم پیرو هستیم، ما که ادعا داریم که دنباله‌رو اولیا و انبیا هستیم، ما هم باید این طور باشیم. با لفظ که نمی‌شود، باید با قوت پیش برویم و با قوت با دشمن مقابله کنیم. دشمن ضعیف است، دشمن ضعیف شد. کارهایی است که دیگر اشخاصی که نمی‌توانند در

صحنه وارد بشوند، انجام می دهند. ضعیف شدند اینها. ملت ایران قوی باشد و قوی هست. مصمم باشد و مصمم هست و به پیش برود و به پیش می رود و این اسلام را به همه عالم عرضه می کند. و افتخار برای ملت ایران است که از اینجا شروع به این مسئله می شود. از ایران این ندای الهی و این ندای پیغمبر اکرم به همه جا خواهد رفت. و ما مصممیم و ما همه فدای اسلام باید بشویم. عمده این است که ما حالا چه بکنیم؟ تکلیف چی هست؟

آنها تکلیف خودشان را عمل کردند و به شهادت رسیدند. خدا همه را رحمت کند، ان شاء الله. ما که هستیم، تکلیفمان چی هست؟ در این وقتی که ما واقع شده ایم و همه قدرتهای خارجی مخالف ما هستند و در داخل هم می بینید که این انگلها هستند و خزیده اند در سوراخها، لکن خرابکاری می کنند، ما الآن وظیفه مان چی است؟ ما وظایف زیادی داریم. و شما آقایان علما و اهل علم در سرتاسر کشور وظایفتان بیشتر است. مسئولیتان بیشتر است. مسئولیتان بیشتر است؛ برای اینکه شما وضعتان و مشیتان نمایشگر این است که ما نماینده انبیا هستیم. شما اشتغالتان و لباستان، همه حکایت از این می کند که این جمعیت نماینده اسلام هستند. کسی که نماینده اسلام است، وظیفه اش بسیار خطیر است. همه قشرها در هر جا هستند، وظیفه شان بسیار است، لکن در بین همه، شما وظیفه تان بیشتر است. ماها وظیفه مان بیشتر است. ماها اگر - خدای نخواست - یک خطایی، یک اشتباهی بکنیم، این پای نماینده پیغمبر اکرم و اسلام حساب می شود. آبروی اسلام به دست شماست. روحانیینی که در قوه قضاییه و مشغول قضاوت هستند یا مشغول یک کار دیگری هستند، اینها وظیفه شان زیادتر از دیگران است. اگر - خدای نخواست - یک قضاوتی برخلاف حق واقع بشود - ولو اشتهاً - این منعکس می شود که اینها دارند خرابکاری می کنند.

می بینید که از اول یک جریانی در کار بوده که شماها را از ملت منعزل کند و لاقلاً، شماها را نگذارند در جاهایی که یک ارگان اجرایی یا تقنینی یا اینها باشد؛ همان چیزی که در غرب نسبت به کلیسا می گفتند: کلیسا برای خودش علی حده برود و مسائل ناسوت و لاهوت بگوید و مملکت را بدهند ما اداره اش بکنیم. [در ایران هم همان معنا را تعقیب کرده بودند. شیاطینی که مطالعه کردند در همه مسائل ملتها و این را یافتند که اگر قشر روحانی وارد بشود در صحنه سیاست، با داشتن پشتوانه عظیمی از ملتها، کلاه آنها پس معرکه است. باید چه بکنند؟ باید به طور عموم، این مطلب را القا بکنند که اهل علم را به سیاست چه کار؟ اهل علم فقط وظیفه اش این است که عبادت را سرش بکشد و اول ظهر برود نمازش را بخواند و بعد هم برود منبر چند تا مسئله بگوید؛ نه مسائلی که مربوط به سیاست و مربوط به گرفتاریهای ملت است، همان مسائلی که دیدید، متعارف بود می گفتند و تقریباً اکثر ابواب فقه کنار گذاشته شده بود عملاً. تو کتابها نوشته شده بود و کنار گذاشته شده بود و اکثر آیات قرآن هم کنار گذاشته شده بود. قرآن را می خواندیم و می بوسیدیم و می گذاشتیمش کنار. آیاتی که مربوط به جامعه بود، آیاتی که مربوط به سیاست بود، آیاتی که مربوط به جنگ بود، آیات زیادی که اکثر آیات مربوط به این مسائل است، اینها را منسی کرده بودیم؛ یعنی، ما را وادار کرده بودند که منسی باشد.

شان بزرگ اهل علم این بود که این آقا نمی فهمد سیاست را! اگر یک آقای اصلاً عقلش نرسید به اینکه سیاست چیست، این بزرگوار بود خیلی؛ آقای است که دخالت در امور نمی کند، قربانش بروم، چه آقای خوبی، ظهر می آید نمازش را می خواند و می رود توی خانه اش می نشیند! و به ما این مطلب را تحمیل کرده بودند. این شیاطینی که می خواستند این جمعیت را کنار بگذارند، به ما همه تحمیل کرده بودند این مطلب را که اگر یک آقای - فرض کنید که - عقیده اش این بود که باید وارد بشود در سیاست و در گرفتاری ملت، می گفتند: این آقا سیاسی است! همین که می گفتند «سیاسی»، این دیگر باید برود، از جامعه باید جدا بشود.

این را تحمیل کرده بودند شیاطین به ما و نگذاشته بودند که ما خود پیغمبر اکرم را و حالانش را مطالعه کنیم و نگذاشته بودند که ما حالات حضرت امیر را مطالعه کنیم؛ ببینیم که آیا آنها چه جور وضعی داشتند. پیغمبر اسلام در سیاست دخالت نمی کرد؟ می توانید بگویید پیغمبر هم یک عامل سیاسی بوده، پس کنار؟ در امور سیاست وارد نمی شد؟ تمام عمرش در امور سیاسی بود؛ تمام عمرش را صرف کرد در سیاست اسلامی و حکومت اسلامی تشکیل داد. حضرت امیر حکومت اسلامی داشت و حکومتهای اسلامی می فرستاد آن طرف. اینها سیاست نبودند؟ حضرت امیر را تخطئه می کنید؟ اینهایی که می گویند نه، دیگر لازم نیست و آخوندها بروند سرچایشان بنشینند، این آخوندها مدعی این هستند که ماها تابع آن موالی هستیم، شما قبول ندارید که [این طور بوده؟] یا باید قبول نکنید که اصلاً پیغمبر اسلام وارد سیاست می شد؛ و حکومتی نداشته و گوشه مدینه توی مسجد نشسته بوده و مسئله می گفته؛ این جور بوده؟ حضرت امیر هم گوشه خانه اش نشسته بود و عبايش را روش می کشیده و می رفته مسجد نماز می خوانده برمی گشته باز آنجا می نشسته مطالعه می کرده، مسئله این بوده؟ یا اینها از اول وارد سیاست بودند؟

مدتی که مکه بود، حضرت رسول (ص) نمی توانست یک حکومتی تشکیل بدهد، لکن مشغول جمع آوری افراد بود، مشغول یک سیاست زیرزمینی بود. بعد که کار را درست دید و آمدند به مدینه، آنجا دیگر حکومتی بود، تشکیل دادند و فرستادند. همان آخری هم که در رختخواب رحلت خوابیده بودند، جیش اسامه بیرون شهر مهیا بودند برای رفتن و حضرت رسول گفت: «خدا لعنت کند کسی را که تخلف کند» - به حسب روایت - از جیش اسامه قضیه، بعد از مرگشان هم می خواستند درست بکنند - کردند درست. آن همه شمشیری که حضرت امیر زد، به ما حالی کرده بودند که یکی از خلاف مروتها پوشیدن لباس جندی است. این خلاف است، این با عدالت نمی سازد! حضرت امیر هم مگر عادل نبود؟ سیدالشهدا مگر عادل نبود؟ خلاف مروت بود آن کاری که سیدالشهدا می کرد؟! آن کاری که حضرت امیر می کرد؟!

اینها می خواستند از ما و از شما و از روحانیون یک موجود بی خاصیتی درست کنند که هیچ رنگ و بویی نداشته باشد و هیچ کاری نداشته باشد به اینکه به این ملت چه می گذرد، به این مخازن ملت چه می گذرد، حکومت چه می کند، این قلدرها چه می کنند با ملت، این خانها چه می کنند با ملت. یک اشخاص بی رنگ و بویی می خواستند، که خیلی هم [به آنها] احترام می کردند: شما بنشینید سر جاهاتان و مسئله تان را بگویید، ما احترامتان هم می کنیم، سلام بلند بالایی هم به شما می دهیم، اما اگر یک قدم آن طرف بگذارید، نه، دیگر اینجا حد شما نیست، حد شما تا آنجایی است که مسئله بگویید و بیاید مسجد و خیلی هم که چی بشود، یک مجلس فاتحه ای باشد، بروید مجلس فاتحه بنشینید. به ما تحمیل کردند این را و ما باید از زیر این بار تحمیل بیرون برویم. روحانیین باید در صحنه باشند. باید همه این حرفهای نامربوطی که زده بودند و شما را می خواستند از دخالت در امور جامعه کنار بگذارند، همه آنها را پشت سر بگذارید - و گذاشته اید پشت سر. علمای اعلام نباید بروند کنار بنشینند تا مقدرات آنها در امریکا تدوین بشود و یا در شوروی تدوین بشود.

ما را کنار گذاشتند و مقدرات ما در امریکا تدوین می شد. این شاه مخلوع و ملعون اقرار کرد این معنا را و از بس احمق بود، پدر خودش را هم به لجن کشید؛ و از بس خودخواه بود حاضر شد که پدر خودش را هم به لجن بکشد! می گفت که اسمایی را می نویسند از سفارتخانه که اینها وکیل باید بشوند، می آورند پیش ما، ما هم همین کار را می کردیم. این را می خواست بگوید که نه، دیگر حالا ما به «دروازه تمدن بزرگ» رسیده ایم! می خواست مردم را بازی بدهد که نه، پیشتر این جور بوده، ما چند سال پیش از این طور بودیم و حالا اینجور نیستیم! و حال اینکه حالاش بدتر از چند سال پیش از اینش بود. بنابراین بود که این قشری که می تواند بسیج کند

ملت را و قدرت دارد که تمام ملت را تحت یک مطلب وارد کند، اگر مهلت به او بدهند این را کنار بگذارد با حیل‌های مختلف: یکی همان باور آوردن به خود آقایان و به ملت [بود] که اینها نباید در امور سیاسی داخل بشوند، خلاف شأن آنهاست. حتی این آخری می‌گفتند که با قداست اینها مخالف است؛ با قداست اهل علم، وارد شدن در حکومت و سیاست مخالف است. این قداست در زمان حضرت رسول نبوده؟ حضرت رسول قداستش محفوظ نمی‌مانده؟ حضرت امیر قداست نداشته؟ حضرت سیدالشهدا و امام حسن قداست نداشتند؟ می‌خواستند چشم و گوش همه ما را ببندند و می‌خواهند هم. این جریان از اول نهضت می‌دیدند که دارد پیش می‌رود، می‌خواستند که کنار بگذارند اینها را. الآن هم این جریان هست، منتها یک وقت رسید به اوج خودش که دیدید و حالا رو به ضعف است و امیدوارم که دفن بشود.

اسلام، بزرگترین ودیعه خدا

باید شما چشم و گوشتان را باز کنید، دیگر حالا سابق نیست. یک روزی بود که هر آقایی که در یک دهی بود، جدا بود از همه جا، وسایل کم بود، اعتقاد هم این بود. امروز روزی است که همین صحبتی که من حالا می‌کنم، شب در لندن و در امریکا می‌گویند: فلان شخص یک همچو حرفی زد، دروغ هم نسبت می‌دهند. اخیراً هم نسبت داده بودند که فلانی این قصه را [که] می‌گوید در داخل شده، به امریکا مربوط نیست، و حال اینکه امریکاست که این کارها را می‌کند، امریکاست که پشتیبان اینهاست.

كُلُّكُمْ رَاعٍ وَ كُلُّكُمْ مَسْئُولُوْهُ اَيْنَ «رعی» برای شما بیشتر مطرح است؛ برای علما بیشتر مطرح است. همه‌مان مسئولیم. اگر فوج فوج از ما را بکشند، آن بعدیها باید بیایند جایش را بگیرند. اسلام است، اسلام را ما باید همه‌مان فدایش بشویم. پیغمبر هم فدای اسلام شد. سیدالشهدا هم فدای اسلام شد. اسلام بزرگترین چیزی است که ودیعه خداست در بشر. ما باید عزممان را مصمم کنیم که در این راه شهید بشویم و علما بیشتر من از اول هم می‌دانستم که ما گرفتاری داریم؛ یعنی، اخیراً می‌بیشتر واضح شد. البته اول اول شاید من هم غافل بودم. ما گرفتاری داریم، از این به بعد هم داریم.

این مسجدها را سنگر قرار بدهید برای اسلام. در صدر اسلام، از این مسجدها همه چیز بیرون می‌رفت؛ مسجد محل قضاوت بود، مسجد محل چه بود، مسجد محل بسیج بود. بسیج سپاه بود، این مسجدها را باید شما محکم نگه دارید. نگویند به شما که دیگر مسجد می‌خواهیم چه کنیم؛ ما انقلاب کردیم؛ ما انقلاب کردیم مسجد درست کنیم. ما برای خدا انقلاب کردیم. شما، ملت ما انقلاب کرده است و از زبان ملت است که «جمهوری اسلامی». جمهوری اسلامی باید همه چیزش اسلامی باشد. این مساجد سنگرهای اسلام است. محراب محل حرب است. اینها سنگرند برای اسلام. حفظ کنید اینها را. گول نخورید از این اشخاصی که می‌خواهند بازی بدهند که «آقا شما چکار دارید به این کارها، دارند خودشان می‌کنند!»

لزوم نظارت مردم بر کارهای دولتمردان

امروز تبلیغ اسلام برای حفظ خود اسلام. تبلیغ این است که رئیس جمهورتان را خودتان تعیین کنید. اهمیت این همان اهمیتی است که اسلام دارد. یک نفری که وارد بشود و در رأس امور واقع بشود و - خدای نخواسته - فاسد از کار در آید، یک کشور را به فساد می‌کشاند. اگر چشمتان باز نشده بود و توطئه‌ها را کشف نکرده بودید، خدا می‌داند که چند وقت دیگر ما به کجا می‌رسیدیم. حالا هم همین طور باشد. حالا هم همین طور است. همانطوری که ارتش ما و سپاه پاسداران ما و بسیج ما و عشایر ما در جبهه‌ها مشغول دفاع از اسلام هستند - و خداوند تأییدشان کند، آنها را و همه ملت ما باید پشتیبانی از آنها بکنند - همان طور شما هم که جندالله هستید، برای

مصالح عمومی اسلام، مکلف هستید که عمل بکنید و مردم را دعوت کنید. وادار کنید مردم را. تکلیف شرعی را به آنها بگویید. مسئله، مسئله این نیست که خوب، من دلم می‌خواهد یک وکیل داشته باشم، دلم می‌خواهد یک وزیر داشته باشم؛ خیر، قضیه این نیست، قضیه سپردن یک مملکتی است به دست یک کسی که اگر نایب از کار در آید، صدمه به اسلام می‌زند، جمهوری اسلامی را از بین می‌برد. این یک مسئله حیاتی است برای شما، برای اسلام و مسلمین. آسان این را نگیرید که ما دخالت نمی‌کنیم؛ یک دسته بگویند: ما دخالت نمی‌کنیم، از باب اینکه امر سیاسی است، به ما چه! این امر سیاسی به همه مربوط است، به اسلام مربوط است، به حفظ اسلام مربوط است. ما اگر نظارت نکنیم؛ یعنی، ملت اگر نظارت نکنند در امور دولت و مجلس و همه چیز، اگر کنار بروند، بسپارند دست اینها و بروند مشغول کارهایشان بشوند، ممکن است یک وقت به تباهی بکشد. ما باید ناظر باشیم به امور مردم. ما باید، ملت باید ناظر باشد به اموری که در دولت می‌گذرد، اموری که - فرض کنید که - در مجلس می‌گذرد. نظارت! توجه داشته باشد به اینها. ملت باید توجه داشته باشد که اگر در مجلس این سفر - فرض کنید که - یک کسی را تعیین کردند که کارشکنی برای دولت کرده، کارشکنی برای مجلس کرده، دفعه دیگر تعیینش نکند. اعلام کنند: تعیین نمی‌کنیم، بلکه ان شاء الله، به راه بیایند.

در قضیه رئیس جمهور، تعیین رئیس جمهور یکی از چیزهایی است که بر همه مسلمانهای ایران، بر همه مکلفهای ایران واجب است که در این امر دخالت داشته باشند. اگر دخالت نکنند و یک صدمه‌ای به اسلام برسد، هر یک یک ما در محکمه عدل الهی مسئول هستیم؛ یک یک ما. کسی بگوید: «به من چه ربطی دارد؟» این است که بگوید: اسلام به من چه ربطی دارد. مگر می‌توانی بگویی: اسلام به من چه ربطی دارد؟! تو مکلفی حفظ کنی. امانت خداست و حفظش امروز به این است که رئیس‌جمهورش یک رئیس‌جمهور صحیح باشد. و بعد، لابد اشخاصی که مطلع هستند از امور می‌گویند، شما هم شاید بشناسید خلیه‌هایشان را.

یک مجلس [باید] خوب باشد. و اگر وکلای شما بعضی‌هایشان تخلف کردند، به آنها تنبیه بدهید که آقا نکن و اگر زیادتر کردند دفعه دیگر تعیینشان نکنید؛ کسی دیگر را تعیین کنید. و من حالا دارم به همه وکلا این مطلب را می‌گویم که اگر مسیرتان را از مسیر ملت جدا بکنید و بخواهید علی حده باشید و تکلیفتان را با کسانی که مخالفت با اسلام کردند و جوانهای ما را آن طور کشتند و ابرار ما را این طور کشتند، جدا نکنید، اگر این دوره هم صحبتی نشود، دوره دیگر شما التماس دعا دارید.

بهشتی یک ملت بود

این تکلیف شما آقایان در وضع حاضر. البته تکلیف بزرگ هم این است که در هر جا هستید و هر کاری دارید، جدیت کنید که حتی اشتباه نکنید! آنها فکر این هستند که شما را از صحنه خارج کنند. از صحنه خارج کردن به این است که اگر یک خطایی از شما دیدند، بزرگش کنند و بزرگش کنند و به رخ مردم بکشند و مردم را از شما منحرف کنند. این جریان در کار بود که مردم را از شما جدا کند، تا کسی به شما فحش بدهد. این آقای بهشتی مسلمان، متعهد، مجتهد، این چه کرده بود که تو تا کسی می‌نشستی، می‌دید که دو نفر آدم به هم می‌رسند یک حرفشان فحش به اوست؟! تو اجتماعات، یک دسته‌ای مرگ برکی، «طالقانی را تو کشتی» [می‌گفتند]. خوب، شما ببینید چه ظلمی [بود] به یک همچو موجود فعالی، که مثل یک ملت بود برای این ملت ما با چه حیل‌هایی این را می‌خواستند بیرون کنند. خوب، حالا رفته است کنار، ولی اینها بدانند که با رفتن این و آن و آن و آن، خیر، مسائلشان حل نمی‌شود؛ مردم بیشتر می‌فهمند که شما چه کاره بودید و می‌خواستید چه بکنید.

این تکلیف آقایان است که راجع به مسائل اسلامی، که پیش می‌آید، چه وکیل بخواهید تعیین کنید و چه - عرض بکنم که - رئیس جمهور بخواهید تعیین کنید، باید در صحنه باشید؛ عذری ندارید که بروید کنار بنشینید. البته اشخاصی پیدا می‌شوند که با گفته‌های

خودشان، نوشته‌های خودشان می‌خواهند شما را نگذارند وارد بشوید. آنها می‌خواهند که اشخاصی را تعیین بکنند که بعدها ما گرفتار بشویم. شماها باید وارد باشید در مسئله و با کمال جدیت، اهمیت بدهید به این مسئله و مردم را وادار کنید. و تکلیف ملت هم این است که همین طوری که بحمدالله، تا حالا در صحنه [بوده] است و هر قضیه‌ای واقع می‌شود بحمدالله، اینها هستند در صحنه [بماند].

و من گاهی وقتی اینهارا، این اجتماعاتشان، و این تعهدشان را [که] می‌بینم، برای خودم حقارت قائل می‌شوم؛ اگر این پاسداری است که در کنار سنگر نماز شب می‌خواند و جانش را در محل خطر قرار می‌دهد، اگر این سربازی است که در جبهه جان خودش را در خطر می‌بیند و نماز شبش را می‌خواند و وصیت می‌نویسد - آن‌طور وصیتها - اگر اینها مسلمان هستند، خوب، من چه می‌گویم؟ تکلیف ملت هم این است که با تمام این چیزهایی که برای حفظ اسلام مشغول هستند، ارتش و سپاه و همه این قوای مسلح که در جبهه‌ها مشغول فعالیت هستند، با آن هوای گرم و آن ناگواریها، اینها [را] کمک کنند، همه پشتیبان باشند و اظهار کنند پشتیبانی خودشان را به اینها، روح بدهند به اینها.

قدرتهای بزرگ امروز لمس کرده‌اند که سیلی از اسلام خورده‌اند. آنها از ما بیشتر ملتفت هستند که چه کرده است اسلام با آنها. اینها می‌خواهند این اسلام را کنار بگذارند. چطور کنند؟ حیل‌های مختلف؛ یکی هم اینکه شما را وادار کنند که وارد نشوید. خودشان شیطنت کنند یک کسی را تعیین کنند. آن کس که تعیین شد، بکشد ما را به طرف امریکا، ولو ده سال دیگر. همه باید توجه به این مسائل داشته باشید. مسائل سیاسی مال همه است؛ کُلُّكُمْ رَاعٍ، همه باید مراعات بکنید، همه باید این ملت را توجه کنید که چه می‌کنند و باید راهنمایی کنید همه را و همه باید فعال با صفهای فشرده و فعال وارد باشید در صحنه و به خودتان هیچ یأسی راه ندهید.

• عنوان تجلیل از شهدای هفتم تیر - استقامت ملت ایران

• محل تهران، جماران

• مناسبت

• تاریخ ۶ تیر ۱۳۶۱

• موضوع تجلیل از شهدای هفتم تیر - استقامت ملت ایران

• حضار ملت ایران

انانا لله و انا اليه راجعون

با فرا رسیدن سالروز هفتم تیر خاطره قبل از آن فاجعه و پس از آن تجدید شد. قبل از آن، هجومهای ددمنشانه بازیگران امریکایی به فرزندان راستین اسلام و انقلاب و نهادهایی که اینان برای مقصدی الهی در آنها فعالیت می‌کردند، از مجلس شورای اسلامی و دولت اسلامی و قوه قضاییه و دادگاههای انقلاب و شورای نگهبان و همه نهادهای اسلامی تا شخصیت‌های عزیزی که از قبل از انقلاب تا پیروزی آن در صحنه بوده و به خدمت و فداکاری ادامه می‌دادند، و هر چه شخصیتها برای انقلاب اسلامی عزیز مفیدتر و ارزشمندتر بودند، سنگینی توطئه برای شکستن شخصیت آنان افزونتر و دامنه تهمتها و افتراها وسیعتر بود. آن کوردلان دلباخته به امریکا و سر از پا شناخته در راه رسیدن به هدفهای شیطانی، به گمان آنکه توطئه آنان کارگر شده و با برداشتن این عزیزان متعهد از سر راه خود، ملت

مسلمان و متعهد به سوی آنان روی آورده و مقاصد طاغوتی آنان به ثمر می‌رسد، و با انگیزه آنکه پس از آن شهیدان، همه چیز به هم می‌ریزد و شاهدپیروزی خود و اربابان جهانخوار خویش را در آغوش می‌گیرند، دست به این جنایت بزرگ زدند و در لحظاتی دردناک هفتاد و چند نفر مؤمن متعهد و فرزندان برومند اسلام را که هر یک با فداکاری خود نخلی پربار بود، از دست ملت گرفتند که ناگهان صحنه‌های عظیم شورانگیز و انفجارات بزرگ آدم‌ساز، از آن فاجعه رخ داد. چنانکه در یک شب که مزدوران امریکایی همه چیز را به هم ریخته و آشفته و جمهوری اسلامی را سرکوب شده پنداشتند، و ملت عزیز را به سوی خود و پشتیبان خود می‌اندیشیدند، چهره نورانی اسلامی از ورای چهره‌های نورانی حزب‌الله جلوه نمود و تمام قصرهای تخیلی و آمال شیطانی آنان فرو ریخت. این سیه‌روزان، انفجاری ایجاد کردند که نور خدا را خاموش نمایند و خداوند قادر به دست مبارک حزب‌الله انفجاری در واکنش آن ایجاد فرمود، که انقلاب اسلامی و همه نهادهای آن چون سدی آهنی و صفی مرصوص از آسیب دهر مصون ماند.

يُرِيدُونَ اَنْ يُطْفِئُوا نُوْرَ اللّٰهِ بِاَفْوَاهِهِمْ وَيَاْبٰى اللّٰهُ اِلَّا اَنْ يُنْمِئَ نُوْرُهٗ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُوْنَ . مگر شهدای بزرگوار هفتم تیر در مجاهدات سرسختانه خود و فداکاری بیدریغ در راه هدف چه می‌خواستند جز پیروزی انقلاب و سرنگونی پرچم شیطانی کفر و نفاق، و جز افتادن ماسک ریا و تزویر چهره‌های کریه و ددمنشانه به صورت خلقی و اسلامی؟ چه بسا اگر این شهادتهای دلخراش واقع نمی‌شد، آنان با همان خوی شیطانی و با ظاهری فریبنده در صحنه بازیهای سیاسی باقی می‌ماندند و بی‌امان ضربه‌های خویش را به انقلاب و فرزندان راستین آن وارد می‌کردند و برای اسلام و مسلمانان مظلوم سنگ راه می‌شدند و با ضربه نهایی امریکا و دیگر ابرقدرتها جمهوری را شکست می‌دادند، یا لااقل پیروزی را به عقب رانده و راه را طولانی می‌کردند، ولی این فاجعه غمناک و شهادتهای پی‌درپی به پیروزی اسلام انقلابی سرعت بخشید.

سپاس فراوان به درگاه خداوند متعال که با عنایات خاصه خود این کشور بقیه‌الله - ارواحنا لمقدمه الفداء - و این ملت حزب‌الله را در تمام زمینه‌ها و مراحل به پیروزی و یا آستانه پیروزی رساند و قدرت جمهوری اسلامی و ارگانهای او روز به روز افزایش یافته است.

• امروز ملت عزیز ایران که نادانان گمان می‌کردند با جنایات غیرانسانی خویش و به شهادت رساندن شخصیات ارزنده آن از صحنه خارج می‌شوند، و رمز حضور آنان را نمی‌توانستند و نمی‌توانند ادراک کنند، همچنان با قدرت الهی خود به پیش می‌روند. و ما امیدواریم که با شکست توطئه اخیر امریکا برای حفظ صدام و حزب عفلقی، قوای شجاع ما با شکست نهایی دولت عراق، راه را برای تاختن به سوی بیت‌المقدس باز نمایند؛ چنانچه امید است ما شاهد بی‌تفاوتیهای کشورهای منطقه که با هجوم اسرائیل و قتل و غارت اخیر آن در کشور اسلامی لبنان همه چیز آنان در خطر تباهی است نباشیم. ملت‌های مسلمان بدانند که با این سکوت مرگبار بعضی از دولتهای منطقه و این تسلیم بی‌چون و چرای آنان در مقابل امریکا و اسرائیل، امروز لبنان عزیز در حلقوم این جهانخوار و تفاله او فرو می‌رود و فردای نزدیک، کشورهای عزیز دیگر. و اگر امروز دولتهای منطقه با سلاح نفت و سلاح گرم در مقابل این جنایتکاران بایستند، مسئله اسرائیل و پس از آن امریکا و هر قدرتمند چپاولگر دیگر حل می‌شود. ما تأسف شدید خود را از اینکه بعضی از دولتهای

اسلامی دست خود را به سوی امریکا که جنایتکار اصیل و توطئه گر دست اول است دراز کرده‌اند و از گرگ آدم‌در، نجات خود را می‌خواهند، ابراز می‌داریم و شدیداً آن را محکوم می‌کنیم. و ملت سلحشور و دولت انقلابی ایران اگر مسئله جنگ عراق و توطئه برای اغفال ما از آنچه به آن مبتلا هستیم و نقشه برای شکست ما در هر دو جبهه نبود، به گونه‌ای دیگر عمل می‌کرد. و ما برای چندمین بار به دولتهای اسلامی، خصوصاً دولتهای منطقه روی آورده و از آنان می‌خواهیم و قاطعانه به آنان تذکر می‌دهیم که برای حفظ شرف و جان و ناموس و مال ملتهای اسلامی بپاخیزند و با ما و دولت سوریه و فلسطینیها متحد شده و در صف واحد از عزت و شرف اسلام و عرب دفاع کنند، و برای همیشه دست این جنایتکاران را از **عنوان** مردمی بودن مسئولان در نظام اسلامی و لزوم خدمت نمودن آنان به مردم است.

- محل تهران، جماران

- مناسبت

- تاریخ ۷ شهریور ۱۳۶۱

- حضار: (نخست وزیر) و اعضای هیأت دولت

بسم الله الرحمن الرحيم

مرفه نبودن متصدیان امور در نظام اسلامی من یک نکته‌ای عرض می‌کنم و این برای این نیست که از دولت یا از ارگانهای دیگر تعریف کنم، این یک واقعیتی است که من عرض می‌کنم و شاید شماها هم مطلع هستید و توجه دارید. یکی از عنایات بزرگی که خدای تبارک و تعالی به جمهوری اسلامی و این نهضت اسلامی عنایت فرموده این است که متصدیان امور، چه آنهایی که در مجلس خدمت می‌کنند و چه آنهایی که در دولت خدمت می‌کنند، چه آنهایی که در ارتش هستند، همه اینها از آن قشر مرفه نیستند؛ از آن قشری که همه توجهشان به این است که برای خودشان مقام درست کنند و برای خودشان کارهایی انجام بدهند، ولو بر ضد خلق باشد.

شما اگر توجه کنید به حکومتهایی که در تاریخ بوده است و خصوصاً در این پنجاه سال، ملاحظه می‌کنید که آنهایی که در رأس امور بودند، آنها از این «مُلک»ها و «سلطنه»ها و - عرض می‌کنم که - از این سنخ مردم و - به اصطلاح - از اشراف بودند. وقتی که اشراف - به قول خودشان - و اعیان و متمکنین و یال و کوپالدارها متصدی امور یک کشور شدند، قهراً اینها مردم را به حساب نمی‌آورند. این یک امر قهری است و در مقابل یک قدرتمند بزرگتر، از خودشان خاضع‌اند و در مقابل ضعف و ملت خودشان، جابر و ستمگر. شما اگر ملاحظه فرموده باشید، معامله این دولتهایی [را] که ما داشتیم سابق، با مردم مقایسه کنید و معامله‌شان را با سفارتخانه‌های خارجی، اینها شخصیت خودشان را - شخصیت هم نداشتند - بکلی از دست می‌دادند. و به آن چیزی که در ذهن من است، یکی از سفرا - حالا یا سفیر انگلیس بود، یا یک جای دیگر - آن صدر اعظم وقت را پاشد گلویش را گرفت توی اتاق و زد او را به دیوار. در مقابل

او، آنها سپر می‌انداختند، لکن در مقابل مردم، آن قدر به مردم ظلم می‌کردند و آن قدر به خیال خودشان به بزرگی و امثال ذلک رفتار می‌کردند که همه می‌دانید.

وقتی بنا شد که متصدی یک امور کشوری، قشر اشراف - به اصطلاح خودشان - اعیان، مرفه‌ها و صاحب اموال و - نمی‌دانم - پارک و اتومبیل‌ها و کذا و کذا، یا آن وقت کالسکه‌ها و آن حرفها باشد، این یکی از مصیبت‌های بزرگی است که در یک ملت هست. سر چشمه همه مصیبت‌هایی که ملتها می‌کشند این است که متصدیان امورشان از قشر مرفه و از اشراف و اعیان - به اصطلاح خودشان - از آنها باشد. و آنها این طور هستند، اشراف و اعیان این طور هستند که تمام ارزشها را به این می‌دانند که آنجایی که زندگی می‌کنند بهتر از دیگران باشد، آن رفتاری که مردم با آنها می‌کنند، رفتار عبید با موالی باشد؛ تمام افکارشان متوجه به این مسائل است. باید حتماً چند تا پارک داشته باشد، چند تا باغ داشته باشد در شمیران، در تهران، در کجا، تا اینکه بشود یک نفر آدم - عرض می‌کنم که - نخست وزیر یا یک نفر آدم وزیر کذا. و اینها وضع روحیشان، به حسب نوع، وضع روحیشان این طور بود که چون قدرت را، تمام ارزشها را به قدرت می‌دانستند، تمام ارزشها را به قدرت مالی می‌دانستند، به قدرتهای دیگر می‌دانستند، در مقابل قدرت بالاتر از خودشان خاضع و عبد بودند، در مقابل ضعفایی که قدرت ندارند، فرمانفرما و حکومت بودند. این وضع طبیعی این است که یک قشر اشراف و اعیان - به اصطلاح خودشان - و مرفه به یک کشوری حکومت کنند و قابل اجتناب نیست این. وقتی حکومت آن طور شد، دیگر نمی‌شود این را کسی خیال کند که قابل این است که این با مردم چه جور باشد، از آن‌ور با دولتهای خارجی چه جور باشد. مقابل آنها، از باب اینکه می‌دیدند آنها قدرشان بیشتر است، خاضع بودند. هر جایی که توهم می‌کردند که به قدرشان یک قدرت بالاتری یک صدمه‌ای بزند، مقابل او لنگ می‌انداختند و همه جور تواضعی می‌کردند؛ برای اینکه آنجا را به دست داشته باشند. به مردم هر چه گذشت، گذشت و هر چه خواستند، بکنند با مردم.

این یکی از الطاف بزرگ خدا بود که حکومت جمهوری اسلامی را و متصدیان امور اسلامی را از قشر مرفه و از آن اشراف و اعیان و «سلطنه»ها و «ملک»ها و اینها قرار نداد. و این اسباب این شد و می‌شود که وقتی که نباشد که یک اشخاصی زندگیشان یک زندگی عادی باشد و ارزش را در این زندگی هم ندانند، ارزش را به ارزش انسانی، ارزش اسلامی بدانند، ارزش اخلاقی بدانند، اگر یک حکومتی ارزشهای این طور ارزش باشد که ارزش اسلامی باشد، بخواهد خدمت به نوع خودش بکند، خودش را خدمتگزار بداند، اگر دیدش این باشد، قهراً ملت با اوست و قهراً نمی‌تواند یک قدرت خارجی او را تحت تأثیر قرار بدهد. همیشه قدرت خارجی برای اینکه بر مردم مسلط بشود، این بالاتریها را می‌ترساند. آنها هم از باب اینکه تمام توجهشان به این بود که در بین ملت قدرتمند باشند، دارای یال و کوپال باشند، آنها را تسلیم می‌شد برای اینکه به اینها ظلم نکنند. این وضع طبیعی این جور حکومت است و وضع طبیعی حکومتی که از قشر غیر مرفه است، از خود این مردم درست شده، وضع طبیعی اش این است که با مردم باشد و خدمت بکند و ارزش را ارزش جاه و مقام نداند.

ارزش مقام در خدمتگزاری به مردم شما می‌دانید که در جمهوری اسلامی، مقامات آن معنا که در سابق داشت از دست داده. نه رئیس جمهورش و نه نخست وزیرش و نه سایر وزرایش این طور نیست که خیال بکنند، خودشان خیال بکنند که ما یک مقام بالایی، والا مقام هستیم و ما «حضرت اشرف هستیم و نمی‌دانم کذا. این جور نیست. آنها می‌بینند که ارزششان در بین جامعه، در همه جا این است که خدمت بکنند، خدمتگزار باشند، نه ارزش به این است که به مردم حکومت کنند. در جمهوری اسلامی، این معنا که هم مقامات آن مقاماتی که سابق تخیل می‌شد، نیست و هم اشخاصی که متصدی امور هستند، آن اشخاصی که در یک خانواده اشرافی بزرگ شده باشند و یک زندگی چه کرده باشند و نتوانند بسازند با مردم، نتوانند بسازند با یک زندگی عادی، آن طور هم نیستند.

من فیلمی که دیشب از مرحوم رجایی گذاشته بودند و منزلش را نشان می‌دادند - یک دفعه دیگر هم مثل اینکه دیدم این را - بعضی از اشخاصی که پیش من بودند، می‌گفتند: ما رفتیم منزل آقای رجایی، این خوب نشان می‌داد، آنجا به این اندازه نیست؛ واقع مطلب این طور نیست. این یک چیز بزرگی کانه نشان دارد می‌دهد و حال آنکه ما که رفتیم منزلشان دیدیم که، مسئله این طور هم نیست. وقتی بنا شد که یک نفر رئیس جمهور شده یا یک نفر نخست وزیر است، آقا منزلش آنطوری است و وضع عادی‌اش این طوری است، این دیگر نمی‌شود که از یک قدرت بزرگی بترسد. برای چه بترسد؟ این را که از او نمی‌گیرند. آن باید بترسد که می‌خواهد چپاول کند و می‌خواهد یک حکومت کذایی بکند، آن باید بترسد. اما رجایی - خدا رحمتش کند - و امثال اینها و باهنرو اینهایی که ما از دست دادیم، که این طور نبودند که زندگیشان جوری باشد که مبدا یک وقتی از دست ما برود؛ خاضع بشوند پیش دیگران و برای اینکه زندگی را بیشترش بکنند زورگویی کنند به مردم.

این یک عنایتی است که خدای تبارک و تعالی به این ملت کرد، و از خود مردم، از خود این توده‌ها، از بازار - نمی‌دانم - از کوچه‌ها و خانه‌ها، افراد منبعث شدند و حکومت تشکیل دادند. وقتی از بازار، مردم حکومت را تشکیل دادند، می‌دانند که بازار وضعش چه جوری است. وقتی که از بین خود مردمی که مرفه نیستند، اینها آمدند و خودشان هم نظیر آنها هستند، اینها به درد دل مردم می‌توانند برسند. من اینکه عرض می‌کنم نمی‌خواهم از شما تعریف کنم، برای اینکه می‌ترسم تعریف کنم. این برای این است که تنبّه بدهم؛ تنبّه بدهم به اینکه تا وضع این طوری است حکومت برقرار است، حکومت اسلامی برقرار است. تا وضع دولت، مجلس - نمی‌دانم - ارتش، رؤسای ارتش، فرماندهان؛ همه جا این وضع است که می‌بینیم الآن و مشاهده می‌کنیم، شما خوف از اینکه یک آسیبی این جمهوری اسلامی به آن برسد، از این خوف نداشته باشید.

آسیب‌پذیری نظام در جدایی مسئولان از مردم شما هر چه خوف دارید، از خودتان بترسید. از اینکه مبدا - خدای نخواسته - مسیر، یک مسیر دیگر بشود و راه، یک راه دیگری باشد و توجه به این چیزی که الآن هست، از دست برود و مردمی بودن از دستتان برود. از این بترسید که اگر - خدای نخواسته - یک وقت این قضیه پیش آمد و شما از آن مردمی بودن بیرون رفتید و یک وضع دیگری پیدا کردید

و خیال کردید حالایی که من نخست وزیرم، حالایی که من رئیس جمهورم، حالایی که من وزیر کذا هستم، باید چه و چه و چه باشم، آن وقت بدانید که آسیب می بینید؛ یعنی، آن وقت است که خارجیا به شما طمع می کنند.

می دانند که یک ملتی که همه شان در مقابل همه چیزهایی که بر شان وارد می شود، ایستادگی کردند و می کنند، ملتی که بچه این قدرش - دیروز یک بچه ای قد این آقا کوچولو، به حد ده سال و اینها نبود، اینجا گریه می کرد که، - گریه می کرد که شما دعا کنید من شهید بشوم، یک ملتی این طوری، زنش این طور، مردش این طور، پیرش آن طور، جوانش آن طور، اینها می دانند با این ملت نمی شود با فشار و زور و سرنیزه رفتار کرد. قهراً آنها می خواهند یک نقشه ای بکشند. حواسشان هم خیلی جمع است و خیلی هم حوصله و صبر دارند.

آنها برای پنجاه سال دیگر، برای سی سال دیگر حالا نقشه درست می کنند. حالا نقشه می کشند که سی سال دیگر نتیجه بگیرند؛ یعنی، اگر - خدای نخواست - دانشگاه ما یک انحرافی پیدا بکند، بعد از سی سال نتیجه اش را آنها می گیرند. اگر در دانشگاه ما یک اشخاص غیر اسلامی - امثال اینها - وارد بشوند، اشخاصی که انحراف دارند وارد بشوند، ولو حالا نتوانند کاری بکنند - حالا هم عجله ندارند که کاری بکنند - کم کم همین دانشگاهها را تبلیغ می کنند، صحبت می کنند، چه می کنند، چه می کنند، هواخورشان می کنند؛ بالاخره هم مقدرات یک مملکت بعد از این دوره با آنهاست. آنها وقتی مقدرات یک دولت را و ملت را در دست گرفتند، با یک انحرافی در دست گرفتند، آن وقت هست که اینها نتیجه می گیرند، با دست خود اینها، نتیجه می گیرند.

حفظ پشوانه مردمی توسط مسئولان شما باید کوشش کنید همه تان، هر کس در هر وزارتخانه هست باید کوشش کند که اجزای این وزارتخانه، افرادی که در آن وزارتخانه هست، وضع روحی اش جوری باشد که با مردم بسازد. مردم باز احساس نکنند که در این وزارتخانه هم وقتی ما بخواهیم کارمان را به وزیر بدهیم، باید یک مدتی دم در بایستیم و یک مدتی آن مأمور و آن مأمور و آن مأمور، تا برسانند ما را به آنجا، آنجا هم پشت در بایستیم. نه، این وضع اگر یک وقت - خدای نخواست - دیدید دارد این طور می شود، بدانید که دارید رو به تباهی می روید، قدم دارید بر می دارید رو به تباهی. آن روزی شما قوی هستید که این بقال سر محله و آن مؤمن توی مسجد و آن کسی که در جاهای بزرگ و اعیان و اشراف - فرض کنید - هست، برای شما این طور نباشد که برای او یک کاری بکنید، برای این نکنید. اینها را مقدم بر آنها بدانید؛ اینهایی که شما را به وزارت رسانده اند - با اینکه وزارت الآن یک چیز مهمی نیست پیش شما - اینهایی که قدرتمندها را بیرون کردند، اینهایی که همه آن اشخاصی که مقدرات یک کشور در دستشان بود و ما را و شما را و همه کشور را به تباهی کشیده بودند، آنها را بیرون زدند، اینها را باید ما قدرشان را بدانیم؛ یعنی نگهشان داریم. برای خدا، برای اسلام، برای حیثیت خودتان، برای حیثیت کشورتان، باید این سر و پا برهنه ها را نگهشان دارید؛ اینهایی که بعد از همین که هر شهیدی شما پیدا می کنید، آن طور برایش تظاهرات می کنند، آن طور برایش - عرض بکنم - به سر و سینه خودشان می زنند، که می بینید نشان می دهند. یک همچو ملتی را باید با همین وضع نگه داشت و این به دست امثال شماست که این طور باقی بماند. اگر یک وقت سر خورده بشوند

از دولت و خیال کنند که دولت دارد برای خودش یک کارهایی انجام می‌دهد و برای ما نیست و چطور، آن وقت هست که شما هر کدامتان - خدای نخواستہ - از بین بروید، یک کسی برایتان فاتحه نمی‌خواند.

شما کاری بکنید که بعد از مردنتان هم این طور وضع مردم باشد با شما؛ بعد از شهادت هم - اگر نصیبتان شد - مردم با شما این جور باشند. پیش خدا، این ارزش دارد. وقتی خدای تبارک و تعالی دید که یک جمعیتی ایستاده‌اند و فریاد می‌زنند، توی سرشان می‌زنند که رجایی چه، خدا به رجایی رحم خواهد کرد. اگر - خدای نخواستہ - هم آن یک اشکالاتی در آن باشد، به همین، خدا رحم می‌کند. خوب، مؤمن، چهل تا مؤمن شهادت بدهند به خوبی یک کسی، خدا قبول می‌کند این را؛ برای اینکه یک آدمی است که چهل نفر مؤمن این را به خوبی شناخته‌اند، وقتی به خوبی شناختند، خداوند عفو می‌کند؛ فرضاً از اینکه یک جمعیت‌هایی این طوری بریزند در خیابان و آن طور و به سر و سینه‌شان بزنند برای آنها. ارزش آقای رجایی، ارزش آقای باهنر، ارزش آقای بهشتی و ارزش این ائمه جمعه مظلوم ما به این نبود که یک - مثلاً - دستگاهی دارد، ارزششان به این بود که «خودی» بودند، با مردم بودند، برای مردم خدمت می‌کردند، مردم احساس کرده بودند که اینها برای آنها دارند خدمت می‌کنند و لهذا آن همه تبلیغاتی که با دستهای فاسد بر ضد مرحوم بهشتی - بالخصوص - آنقدر کارها کردند و نسبت به مرحوم رجایی هم، آن آدم فاسد آنقدر پافشاری کرد و اذیت کرد، مردم اعتنایی هیچ به او نکردند و همان طور با آنها رفتار کردند. مردم همان طور آن تلافی‌هایی که در آن وقت سر آن مظلوم در آمد، مردم درست کردند، بعد از فوت ایشان آن طور کردند. و همه شما باید وضعیتان یک همچو وضعی باشد. و من امیدوارم که همه این وضع را توجه به آن بکنید و حفظش بکنید. بخواهید اسلام حفظ بشود. این وضع را باید حفظ بکنید. بخواهید که ایران حفظ بشود. همین را باید حفظش کنید. بخواهید خودتان محفوظ بمانید. همین را باید حفظ کنید.

ارزش انسان در توجه به تکالیف الهی

و من باز هم به آقایان عرض می‌کنم که توجه بکنید که مقام، شمارا نگیرد. ارزش انسانی انسان به مقام نیست، به این نیست که من نخست وزیرم، من رئیس جمهورم، من رئیس مجلسم، من وکیل مجلسم؛ اینها ارزش نیست. ارزش انسان به این است که توجه بکند که چه باید در مقابل خدای تبارک و بندگان خدای تبارک و تعالی بکند، چه تکلیفی انسان دارد در مقابل خدا و در مقابل بندگان خدا که از خدا هستند؛ این ارزش است. مادامی که شما این ارزش را حفظ بکنید، ارزش اسلامی و انسانی را حفظ کرده‌اید. و اگر از این، انحراف حاصل بشود، شما هر مقامی پیدا کنید؛ در علم بشوید بالاترین علما، در زهد هم هر چه می‌شوید، بشوید، اما ارزش را از دست داده باشید، شما نه پیش خدا دیگر ارزش دارید، نه پیش خلق خدا. باید فکر این معنا [را] بکنید که خدمت کنید به کشور، خدمت کنید به ملت که بعد از خود شما - که ان شاء الله - حالا طولانی باقی می‌ماند - مثل مرحوم رجایی که مردم این طور برایش به سر و سینه می‌زنند، مردم شهادت فعلی و عملی بدهند بر اینکه شما خویید تا خدای تبارک و تعالی در محضرش شما را قبول کند؛ برای اینکه آدمی بوده است که یک عده‌ای شهادت دارند می‌دهند، عملاً توی سرشان می‌زنند از رفتن او. این شهادت فعلی است بر اینکه این آدم

مقبول است و خدای تبارک و تعالی همین طور قبول می‌کند و اگر گناهی هم داشته باشید، به همین می‌گذرد خدای تبارک و تعالی.

و من امیدوارم که شما همه‌تان همان طوری که سیره انبیا بوده است [باشید]؛ که سیره انبیا برای این بوده است که در مقابل طاغوت محکم می‌ایستادند و در مقابل ضعفا و فقرا و مستضعفین و مستمندان فروتن بودند؛ آن طوری که وقتی عرب وارد می‌شود در مسجد رسول الله، می‌گوید: کدام یکتان [رسول خدا] هستید؟ در وقتی که رسول الله آن وقت [در رأس] حکومت بود، آن وقت در مدینه بودند، در مدینه تشکیل حکومت بود بساط، لکن وضعش این طوری بود. از آن طرف، در مقابل هیچ قدرتی خاضع نبود، برای اینکه او خدا را می‌دید. کسی که توجه دارد به اینکه قدرت هر چه هست مال خدای تبارک و تعالی است و دیگران هیچ نیستند، این دیگر نمی‌تواند خاضع بشود در مقابل یک قدرتمندی.

وارستگی انسان در رهایی از وابستگیها تمام وابستگیها منشأ وابستگی‌ای است که انسان به خودش دارد. تمام وابستگیها از خود آدم پیدا می‌شود. وقتی انسان وابسته است، نفسش وابسته است به جهاتی که مال خودش است، به نفسیت خودش، به وضعیت خودش، این تمام وابستگیهایی که در خارج هم برایش پیدا می‌شود، منشأ اینجاست. وقتی این وابستگی باشد، اگر بخواهند برایش تحمیل کنند، چون این وابستگی هست، تحمیل می‌کند، قبول می‌کند. وقتی ببیند یک چیزی با این آمالی که دارد مخالف است، اگر نکند، یک وقت به هم می‌خورد، این خاضع خواهد شد. اگر انسان از این وابستگی وارسته شد، آزاد شد از این، این دیگر آزاد است، این دیگر از کسی نمی‌ترسد؛ همه قدرتهای عالم جمع بشوند، این نمی‌ترسد؛ برای اینکه آخرش این است که من از بین می‌روم، دیگر بالاتر از این که نیست؛ همانی که الآن ملت ما دنبالش دارند می‌روند که بیاید دعا کنید من شهید بشوم. روزی چند نفر شاید من اینجا بعضی روزها می‌بینم که می‌گویند که دعا کنید من شهید بشوم. من می‌گویم: دعا می‌کنم شما پیروز بشوید، ان شاء الله.

ان شاء الله خداوند همه شما را موفق کند، مؤید کند و همه آن اشخاصی [را] که به شهادت رسیدند و برای این ملت خدمت

کردند [رحمت کند]؛ مثل مرحوم رجایی که این روز، این روزها سالش است؛ مرحوم باهنر و دیگر اشخاصی که از همین قبیل بودند و رفتند از دست ما. و البته ما خیلی ضرر دیدیم، لکن باز همان مسئله است. جانشین آنها برای این بود که ملت بود، مردم بودند، اعیان و اشراف نبودند. آن وقت اگر یک نخست وزیر را می‌کشتند، یک بساطی می‌شد؛ شاه مردگی همان و به هم ریختن سر تا سر

ایران [همان] این طور بود. تا شاه مردگی می‌شد، سر تا سر ایران به هم می‌خورد. حالا رئیس جمهورش نباشد، خوب، نبود، یکی دیگر بسم الله...: «همه ایران بهشتی است». خوب، مردم طرحتان این است که بهشتی از خود ماست، یک چیز خارجی نیست، از خارج یک چیزی صادر نکرده‌ایم، وارد نکرده‌ایم؛ از خود ما هست خود ما یکی مان رفت، یکی دیگر می‌آید. رجایی رفت، یکی دیگر می‌آید؛ آن هم برود، یکی دیگر می‌آید. هر کدام از ماها و شماها بروند، یکی دیگر می‌آید. این جوری است وضع ایران امروز. و این وضع را باید ما حفظ کنیم، دعا کنیم که خداوند این وضع را برای ما حفظ کند. و با حفظ این، هر یک از ما از بین برویم، جا داریم. و عوض

داریم؛ می‌آیند جایش را پر می‌کنند. و اگر این طور نباشد، یک وقتی به طور سابق بشود، دیگر آنجا جوری است که وقتی یکی رفت،

به هم می خورد اوضاع. خدا ان شاء الله همه شما را حفظ کند و همه ما را موفق کند که به احکام اسلام عمل کنیم و وزارتخانه هایمان را اسلامی کنیم. افراد اگر چنانچه - خدای نخواست - منحرف اند، این افراد منحرف را نصیحت کنیم؛ اگر نمی شود، عوض کنیم. و لازم نیست که هر منحرفی اینجا باشد؛ خوب، برود یک کار دیگری بکند. ان شاء الله موفق و مؤید باشید.

• عنوان تجلیل از شخصیت شهید بهشتی - مبارزه و جهاد در مکتب اسلام - اعمال رذیله منافقین

• محل تهران، حسینیه جماران

• مناسبت

• تاریخ ۲۹ اسفند ۱۳۶۷

• موضوع تجلیل از شخصیت شهید بهشتی - مبارزه و جهاد در مکتب اسلام - اعمال رذیله منافقین

• حضار: اقشار مختلف مردم،

بسم الله الرحمن الرحيم

مظلومیت شهید بهشتی

آقایان جهاد سازندگی تشریف دارند و من امیدوارم که در این جهاد سازندگی، در سایر جهادات همه موفق و مؤید باشند. البته این پیشامد منتظره البته این پیشامد برای همه ملت ما ناگوار بود و یک اشخاصی که برای خدمت خودشان را حاضر کرده بودند و خدمتگزار این کشور بودند، اشخاصی بودند که آن قدری که من از آنها می شناسم از ابرار بوده اند، از اشخاص متعهد بوده اند که در رأس آنها مرحوم شهید بهشتی است. ایشان را من بیست سال بیشتر می شناختم. مراتب فضل ایشان و مراتب تفکر ایشان و مراتب تعهد ایشان بر من معلوم بود. و آنچه که من راجع به ایشان متأثر هستم، شهادت ایشان در مقابل او ناچیز است و آن مظلومیت ایشان در این کشور بود. مخالفین انقلاب، افرادی [را] که بیشتر متعهدند، مؤثرتر در انقلاب اند، آنها را بیشتر مورد هدف قرار داده اند. ایشان مورد هدف اجانب و وابستگان به آنها در طول زندگی بود. تهمت‌ها؛ تهمتهای ناگوار به ایشان می زدند! از آقای بهشتی اینها می خواستند موجود ستمکار دیکتاتور معرفی کنند، در صورتی که من بیش از بیست سال ایشان را می شناختم و بر خلاف آنچه این بی انصافها در سرتاسر کشور تبلیغ کردند و «مرگ بر بهشتی» گفتند، من او را یک فرد متعهد، مجتهد، متعهد، متدین، علاقه مند به ملت، علاقه مند به اسلام و به درد بخور برای جامعه خودمان می دانستم. و شما گمان نکنید که این آقایان که وارد شدند در این شغلهای دولتی، اینها یک اشخاصی بودند یا هستند که راهی برای استفاده جز این مقام ندارند؛ اینها هر کدام اشخاص متعهدی بودند که در پیش مردم مقام داشتند، در پیش روحانیت مقام بزرگ داشتند،

خط جهاد و خط سازش دو رشته همیشگی تاریخ از صدر اسلام تاکنون دو طریقه، دو خط بوده است: یک خط، خط اشخاص راحت طلب که تمام همشان به این است که یک طعمه ای پیدا بکنند و بخورند و بخوابند و عبادت خدا هم آنهايي که مسلمان بودند، می کردند، اما مقدم بر هر چیزی در نظر آنها راحت طلبی بود. در صدر اسلام، از این اشخاص بودند. وقتی که حضرت سیدالشهدا -

سلام الله عليه - می‌خواستند مسافرت کنند به این سفر عظیم، بعضی از اینها نصیحت می‌کردند که برای چه، شما اینجا هستید، مأمونید و حاصل، بنشینید و بخورید و بخوابید. و از همانها بعضی قماشها بودند که اشکال هم می‌کردند که یک قدرت بزرگی را در مقابلش چرا یک عده کمی قیام می‌کنند. این در طول تاریخ تا حالا بوده است. از اول نهضت اسلامی، ما شاهد اشخاصی که به این وضع بوده‌اند، راحت را بر هر چیزی مقدم می‌داشته‌اند، تکلیف را این می‌دانستند که نمازی بخوانند و روزه‌ای بگیرند و بنشینند در منزلشان ذکر می‌بگویند و فکری نکنند و چنانچه یک اشخاص انحرافی هم باشند غیبت نکنند، بروند عبادتشان را بکنند و بنشینند و در مجالسشان غیبت نکنند، تهمت بزنند، [بوده‌ایم]. این یک راهی بود که یک دسته‌ای از مردم داشتند که تمام آمال آنها این بود که آدم اینجا این چند روزی که هست، خوب استراحت بکند و بنشیند در خانه‌اش عبادت بکند. اسلام را خلاصه کرده بودند در عبادات؛ مثلاً، نماز و روزه و امثال اینها. برای اسلام هم غیر از این، خیلی، نه اطلاعات صحیح داشتند و نه ارزشی قائل بودند. همان باید در منزلها بنشینند و نگاه کنند و به دیگران اشکال کنند.

در آن وقتی که اول نهضت بود، یک شخص سرشناس از این اشخاص گفته بود که ایرانیها دیوانه شده‌اند! قیام در مقابل محمدرضا را و ایستادگی در مقابل ظلم را، با تعبیر دیوانگی، یکی از اشخاص سرشناس معرفی کردند. آن کاسب یا تاجری که در منزل او بود و از او شنید این را، گفته بود که آقا، بعضی از اینها مردم کذا و کذا هستند و اینها بعضیشان هم شهید شده‌اند. آن آقای سرشناس گفته بود: این از خریته‌شان بوده است! آدم که نمی‌رود در توی خیابان مقابل مسلسل بایستد! و همان آقای سرشناس پرونده‌اش از ساواک بیرون آمده و آن وقتی که جوانهای ما در خیابانها کشته می‌شدند، انگشتر برای سلامت محمدرضا فرستاده بود. یک دسته این طورند که حضرت امیر - سلام الله عليه - از اینها تعبیر می‌کند که اینها هم‌شان علفشان است مثل حیواناتی که هم‌شان این است که شکمشان سیر بشود، شهواتشان را بر همه چیز مقدم می‌دارند؛ نماز هم می‌خوانند و روزه هم می‌گیرند و عبادات شرعی را هم بجا می‌آورند، لکن این طور است وضع تفکر که انسان نباید خودش را در معرض یک خطری، در معرض یک چیزی قرار بدهد و این کاری که این ملت شریف اسلام کردند، این کار یک کار جنون‌آمیز بوده است!

یک دسته دیگر هم انبیا بوده‌اند و اولیای بزرگ. آن هم یک مکتبی بود و یک خطی بود؛ تمام عمرشان را صرف می‌کردند در اینکه با ظلمها و با چیزهایی که در ممالک دنیا واقع می‌شود، هم‌شان را اینها صرف می‌کردند در مقابله با اینها. کسی که تاریخ انبیا را دیده باشد و تاریخ اسلام را دیده باشد و تاریخ زندگی حضرت رسول - سلام الله عليه - را و ائمه اطهار و اصحاب رسول الله را دیده باشد، می‌بیند که اینها از اولی که وارد شدند در میدان و به حد بلوغ رسیدند و رسول اکرم (ص) از اولی که این رسالت به او محول شد تا آن وقتی که در بستر مرگ خوابیده بود یا شهادت، بین این بستر و آن بعثت، تمام فعالیت بوده است، جنگ بوده، دفاع بوده. و کسی که زندگی امیرالمؤمنین - سلام الله عليه - را مشاهده کند نیز [می‌بیند] همین طور بوده؛ جهاد در راه خدا و جهاد در راه احکام خدا بوده است. و سایر ائمه - علیهم السلام - البته آن که از همه بارزتر و معروفتر است سیدالشهدا - سلام الله عليه - است. اگر وضع تفکر سیدالشهدا - سلام الله عليه - مثل بعض مقدسین زمان خودش بود، آنها طرحشان این بود که بماند همان در جوار حضرت رسول - سلام الله عليه - و عبادت کند. اگر وضع تفکر مولا هم این طور بود، کربلایی پیش نمی‌آمد؛ یک راحت‌طلبی بود و کناره‌گیری از جامعه و دعا و ذکر بود، لکن وضع تفکر جور دیگری بود. چنانچه ائمه ما - علیهم السلام - سازش می‌کردند با اهل ظلم و ستم، احتراماتشان بسیار زیاد بود، خلفا حاضر بودند که آنها را هر جور احترام می‌خواهند بکنند که آنها دست از دعوتشان بردارند. حضرت موسی بن جعفر همین طور من باب اتفاق نبود که چندین سال در حبس به سر برد و تبعید بعض ائمه و احضار از مدینه، بردنشان به محل خلیفه، همچو نبود که اینها یک

مردم عادی باشند که همین بنشینند و درسی بخوانند و درسی بگویند و مطالعه‌ای بکنند و عبادت خدا را بکنند و در جوار رسول خدا عبادت کنند. اگر طرز افکار آنها هم این بود، این مذهب یک مذهبی که در مقابل ظلم در طول تاریخ واقع شده است، نبود. این دو رشته از اول خلقت تا حالا بوده است؛ رشته تعهد به اسلام و ایستادگی در مقابل ظلم و ستم و دیکتاتوری و قدرتهای شیطانی و سازش. من در طول این نهضت، اشخاصی را [دیدم]، بسیار هم مردم نماز خوان و ملا و معتبر و اینها [بودند]، لکن در همان یورش اول که سازمان امنیت برد و یک دسته‌ای را اذیت کرد و زد، راحت‌طلبی را برداشتن و انتخاب کردند و کنار نشستند؛ حالا یا ساکت کنار نشستند یا بعضی هم ساکت نشدند و کنار نشستند؛ یعنی، موافقت کردند با دستگاه. این دسته‌ای که خودشان را از اول مهیا کردند برای مقابله؛ مقابله با ظلم، این دسته از اول توجه به این معنا داشتند که این مقابله زحمت دارد، این مقابله شهادت دارد، این مقابله حبس دارد. اینها در حبس هم بعضیشان می‌رفتند و آن زجرها را می‌کشیدند، قدمشان که از حبس بیرون می‌آمد، می‌رفتند سراغ باز مقابله؛ برای اینکه این یک مکتبی بود و یک خطی بود؛ خطی که ترسیمش را انبیا از صدر عالم کرده‌اند؛ آن انبیایی که در آتش سوزاندند آنها را و ارّه کردند آنها را و آنها اگر می‌خواستند که آن خط خودشان را منحرف کنند، خیلی هم محترم بودند. این آقایانی که در این مسائل وارد بودند، متوجه این معنا بودند که در زمان محمد رضا معلوم بود که هر کس هر عملی بکند، هر حرفی بزند، این در حبس است و در شکنجه است و در کذا، لکن اینها حبس را می‌رفتند، شکنجه را می‌دیدند، بیرون می‌آمدند و باز همان پست را اداره می‌کردند.

مذهب تشیع، مذهب خون و شمشیر ما نباید تصور این را بکنیم که این ابر قدرتها از ما دست برداشته‌اند. ملتی که می‌خواهد زنده باشد و می‌خواهد مستقل باشد و نوکر نباشد، وابسته نباشد و می‌خواهد آزاد باشد و تحت سلطه نباشد، این ملت باید مهیا باشد برای همه چیز.

اگر راحت‌طلبی را می‌خواهد ملت، از زمان محمدرضا بهتر از همه این بود که ظهر بیایند نماز بخوانند با امام جماعتشان و امام جماعت برود سراغ کارش و شما بروید سراغ کسبتان. راحت‌طلبی این را اقتضا می‌کرد، حالا هم باز همان رژیم بود و همان بساط بود و شما هم ناتان را می‌خوردید و آبتان را می‌خوردید و شمیراتان را هم می‌رفتید و کارهای عادیتان را انجام می‌دادید، لکن تکلیف هم این است؟ در مقابل خدا هم می‌شود انسان عذر بی‌خودی بترشد؟ فرضاً که حالا کسی عذر تراشید به اینکه خوب، ما دیدیم که وقتی وارد بودیم در این امور، از همه اطراف کشورهای وابسته به امریکا و شوروی و افراد وابسته به اینها از داخل و خارج مزاحمت ایجاد می‌کنند، می‌کشند افراد را، بمب می‌گذارند و چه می‌کنند، هجوم می‌کنند و وارد کشور می‌شوند، خوب، تکلیف چیست؟ تکلیف این است که حالا ما رها کنیم آن طریقه اسلام را و آن طریقه انبیا را و راحت‌طلبی را انتخاب کنیم و چند روز ادامه زندگی حیوانی بدهیم؟! با حیوانات فرق نداشته باشیم؟! حیوانات همان من شیء الا یسبح بحمده؛ آنها هم ذکر و تسبیح دارند، لکن همشان علفشان است. انسان هم باید این طوری باشد که همش علفش باشد و هر چه ذلت و خواری است تن به آن بدهد؛ برای اینکه چند روز زندگی مرفه بکند؟! این زندگی‌ای است که بعضی انتخاب کرده‌اند برای خودشان و آن وقت این جوانهای ما، که در جبهه و پشت جبهه، مشغول به فعالیت هستند و این جهاد سازندگی که شما آقایان از اجزای آن هستید، روز و شب خودتان را برای این ملت صرف می‌کنید، آنها کنار بنشینند و بگویند که اینها مجنون شده‌اند! کنار بنشینند و اعلامیه بدهند، روشنفکرشان اعلامیه بدهد، روشنفکرشان صحبت کند و محکوم کند! خوب، در مقابل رفقای خودشان البته می‌نشینند و حرفهایی می‌زنند، برای خودشان هم تکلیف شرعی معین می‌کنند، اما در مقابل خدا هم می‌شود انسان تکلیف شرعی درست کند؟! خدا را هم می‌شود اغفال کرد - نعوذ بالله؟! فرضاً ما و شما را اغفال کنند، این جنایاتی که الآن، امروز در کشور ما واقع می‌شود، این جنایات را صحنه بر آن می‌گذارند یا مخالف هستند؛ اگر صحنه می‌گذارند و امثال اینهایی که شهید شدند، آنها [را] مستحق می‌دانند از برای قتل و از برای شهادت، پیش ما - فرضاً - گفتند که فلان آدم، آدم فاسدی بود و باید از بین

برود، اما پیش خدا هم می شود این طور صحبت کرد؟ اینهایی که خدا را قبول دارند و اینها را محکوم نمی کنند، جواب خدا را چه می دهند؟ و آنهایی که نشسته اند در کمین و این جوانها و کودکانهای ما را بازی می دهند و می فرستند در خیابانها به خرابکاری یا بازی می دهند و یک بمب دستشان می دهند، یک دختر، یک پسر بمب را دستش می دهند: برو بگذار کجا، اینهایی که در آن کنارها نشسته اند، انسانند اینها؟ یا سبعمایی هستند که خودشان جرأت بیرون آمدن نمی کنند و اطفال مردم را می فرستند و خرابکاری می کنند؟ اینها گمان می کنند که ملت ما برای خاطر فلان شخص و فلان شخص قیام کرده است؟ شما کاری بکنید که پیغمبر اسلام را از صحنه خارج کنید! شما کاری بکنید که خدا را از صحنه خارج کنید! شما کاری بکنید که اولیای عظام خدا را از صحنه خارج کنید! شما کاری بکنید که مذهب تشیع را از صحنه خارج کنید! و الا مذهب تشیع و مذاهب اسلامی این مسائل را دیده اند. مذهب خون و شمشیر است مذهب تشیع، و این تا آخر هست. منتها یک وقت وسایل فراهم نبوده برای بعضیها، لکن در صدد بودند که بشود و یک وقت هم وسایل فراهم شد و شد. حالایی که همچو قیام مردانه بزرگی رخ داده است. و این طور ملت ما برای همه چیز ایستاده است، حالا شما می توانید با یک بمب و با کشتن یک شخصیت - ولو هر چه شخصیت بزرگی باشد - می توانید ملت را هم از صحنه خارج کنید؟ یا اینکه ملت فریادش بیشتر می شود و مشتش گره بیشتر پیدا می کند و عزمش جزمتر می شود؟ شما باید این «الله اکبر»ها را از مردم بگیرید!

چند نفر عزیز که بسیار خاطرشان عزیز است، گرفتن از ملت، ملت را عقب نمی نشانند، صفها فشرده تر می شود، فریادها بیشتر می شود و مشتها گرهش محکمتر می شود. شما نمی توانید با ترور بعضی شخصیتها، با بمب گذاشتن در بعضی جاها - هر جا باشد - نمی توانید این ملت را از صحنه خارج کنید. این ملت سرتاسر کشور الآن در [صحنه اند.] الآن در تمام کشور در صحنه، مردم موجودند و با مشتهای گره کرده ایستاده اند در مقابل شما. ملتی که جوانش هر دو پایش را از دست داده و او را خوابانند و آوردند پیش من، معذک، می گوید که دعا کنید که من شهید بشوم، ملتی که مادر شهید می آید و می گوید من اولاد دیگری هم دارم و برای شهادت حاضرم بدهم، ملتی که جوانهای او در جبههها نماز شب می خواند و جهاد فی سبیل الله می کند و این جهاد را برای خودش فخر می داند و زندگی ننگین فرصت طلبی و راحت طلبی را به کنار زده است و شب و روز خودش را در سنگر با آن هوای گرم و با آن بی آبی و با آن شدت می گذراند و پیشروی می کند، با کشتن من و امثال من کنار می رود این ملت؟! اشتباه دارید شماها؛ شمایی که دعوت می کنید به ایستادن در مقابل مردم. در مقابل این ملت، می خواهد کسی بایستد؟

احمقانه بودن اعمال منافقین اینهایی که دم از خلق می زنند و دم از شجاعت می زنند و دم از جنگجویی می زنند، چطور در کنار خانهها خزیده اند و بچهها را وادار می کنند که بروند بمب بگذارند؟ این کار ابلهانه برای چیست؟ برای این است که شما خیال می کنید که حالا که این کار را کردید، دیگر ملت ما همه کنار می روند و صحنه را می گذارند برای شما؟ این اشتباه است.

دو روز پیش از این که سران ارتش اینجا بودند، با کمال جدیت از من می خواستند که به این اشخاصی که برای صلح رفت و آمد می کنند، بگویند نیاند اینجا، ما رها نخواهیم کرد، ما مثل حسین در جنگ وارد شدیم و مثل حسین باید به شهادت برسیم. من کراراً به این مادرها و پدرها و به این جوانهای گولخورده نصیحت کردم که اولاد خودتان را نصیحت کنید، اولاد خودتان را بازدارید از اینکه آلت دست جنایت جنایتکاران بشوند. و به این جوانهای گولخورده مکرر گفتم که شما طرز فکر این بزرگترها را - به اصطلاح - و این سران را مشاهده کنید! این سران فاسد هیچ کدام در صحنه نیستند، همه در زیر، در کنج خانهها و در زیر زمینها هستند و شما را آلت قرار دادند که شما بروید و خون مردم را بریزید و خون خودتان ریخته بشود، صحنه برای آنها درست بشود که آنها بیایند بیرون صحنه را

برای امریکا درست کنند. بیدار بشوید یک قدری! این تلاشهای احمقانه‌ای که اینها می‌کنند، خیال می‌کنند که به مجرد اینکه این افراد لایق را بردند از بین، ملت ما دیگر می‌رود کنار، در ملت ما افراد لایق هست و می‌آید جای آنها. آنها برای همین شهادت وارد شده بودند در جبهه، در این صحنه‌ها و ملت ما هم برای شهادت وارد شده است در صحنه.

اگر بنا بود که به مجرد اینکه یک امری واقع می‌شد ناگوار، ما کنار می‌رفتیم و ملت کنار می‌رفت، این از اول نمی‌آمد در صحنه. ملتی که بچه چند ساله‌اش با موتور سیکلت می‌زند به تانک و زیر تانک می‌رود، این به کشته شدن یک نفر یا دو نفر یا صد نفر یا هزار نفر کنار می‌نشیند؟! اینها باید به عدد افراد این ملت، به عدد افراد جوان و رزمنده این ملت بمب تهیه کنند، و الا یک بمبی دزدکی زیر یک منزل گذاشتن و یک نفر، چند نفر ابرار را، چند نفر اشخاص متعهد به اسلام را، فداکار را از بین بردن، که ملت را از بین نمی‌برد. ملت یک دریای بزرگی است و این دریای بزرگ هست و به جای اشخاصی که از صحنه آنها با شهادت بیرون می‌روند و جنایتکاران آنها را از صحنه بیرون می‌کنند، به جای آنها باز افراد می‌آیند و این سیل خروشان هست تا اینکه امریکا را و سایر کشورهایی که می‌خواهند ما را طعمه کنند، قطع طمع همه آنها را بکنند.

ما به این طور کارهای بیچگانه؛ کارهایی که معلوم است از روی ضعف پیش آمده؛ کارهایی که معلوم است که نفسهای آخر را دارند می‌کشند، از صحنه خارج نمی‌شویم ما. ما اگر آمده بودیم برای اینکه یک زندگی مرفهی بکنیم، بله، وقتی می‌دیدیم که یک کسی را یا چند کس را کشتند، ترور کردند، خوب، راحت‌طلبی این بود که دیگر نیاییم. و شما، صدها نفر شما را، چندین هزار افراد شما را محمدرضا در خیابانها کشت و شما از صحنه خارج نشدید. الان هم در صحنه‌های جنگ، هر روز برادران ما، برادران متعهد ما، برادرانی که ما باید از آنها در این امور عبرت بگیریم، این برادران کشته می‌شوند و جای آنها را یک صف دیگر می‌گیرد.

خداوند ان شاء الله، همه ما را اصلاح کند؛ هواهای نفسانیه ما را سرکوب کند؛ ما را و ملت را مصمتر کند. همه در صحنه حاضر باشند؛ لکن آرامش را حفظ کنند؛
والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

- عنوان هدف دشمن در حذف نیروهای متعهد - لزوم هوشیاری ملت و توجه به مسائل اساسی کشور
- محل تهران، حسینیه جماران
- مناسبت
- تاریخ ۲۹ اسفند ۱۳۶۷
- موضوع هدف دشمن در حذف نیروهای متعهد - لزوم هوشیاری ملت و توجه به مسائل اساسی کشور
- حضار: خانواده‌های شهدای فاجعه ۷ تیر و اعضای دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی

بسم الله الرحمن الرحيم

إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

حذف افراد متعهد مقصد اصلی دشمنان من به همه بازماندگان شهدا - که باید بگویم همه ایران بازماندگان این شهدا هستند - تسلیت عرض می‌کنم. ما از خدا هستیم، ما هر چه داریم از اوست. از خود هیچ نداریم و آنچه که هدیه می‌کنیم به اسلام، هدیه‌ای است که از خدای تبارک و تعالی به ما مرحمت شده است و ما امانت‌ها را به او برمی‌گردانیم و این امانت‌ها با پاکی و سرفرازی به سوی خدای تبارک و تعالی شتافتند و موجب سرفرازی ملت و مظلومین جهان واقع شدند. آنها پیشقدم شدند و همه اشخاصی که در جبهه‌ها و پشت جبهه‌ها از پانزده خرداد به این طرف به سوی حق تعالی شتافتند، موجب سرفرازی ملت ما و مظلومین جهان‌اند. آنچه مهم است برای ما این است که ما چه باید بکنیم. آنها خدمت خودشان را به اسلام کردند و آن وقت خدای تبارک و تعالی مقدر فرمود به خدمت او شتافتند.

مهم برای ما این است که ما به تکلیفمان عمل بکنیم. به آنچه خدای تبارک و تعالی فرموده است عمل بکنیم. پیش کسانی که به خدا ارتباط دارند، شهادت عزیزان مطرح نیست، خدمت عزیزان مطرح است. آنها خدمت خودشان را کردند و برای این ملت سرمایه‌هایی بودند که از دست رفت، لکن راهی که آنها رفتند باید ما هم با هوشیاری آن راه را تعقیب کنیم. یک جریانی از اول نهضت و از اول انقلاب در مقابل انقلاب در کار بود. مسئله اتفاقی نبود که افراد مؤثر را، افرادی که برای این ملت سرمایه بودند، یکی بعد از دیگری یا شهید کردند یا خواستند شهید کنند و خداوند حفظ کرد. این طور نبود که من باب اتفاق یک کسی مرحوم مطهری را ترور کند یا مرحوم مفتاح را یا آقای هاشمی را یا آقای خامنه‌ای را یا مرحوم بهشتی را یا این وزرایی که برای اسلام هر کدام ارزشمند بودند و آن وکلایی که متعهد و مفید بودند. مسئله یک مسئله تنظیم شده بود و هست. مسئله‌ای بود که از اول که این انقلاب یک شکلی به خودش گرفت از آن وقت شروع شد به این مسائل.

از همان وقت که به جمهوری اسلامی مردم می‌خواستند رأی بدهند مورد تحریم واقع شد. یک دسته‌ای، یک گروهی تحریم کردند و وقتی که مجلس خبرگان تأسیس شد در تأسیس مخالفتها شد و بعد از آنکه دیدند تأسیس شد و اشخاصی که در مجلس خبرگان هستند فقها هستند یا دانشمندانی که در خط اسلام هستند، شروع به مخالفت شد و طرح انحلالش پیش یک عده‌ای ریخته شد و خداوند حفظ کرد. من باب اتفاق نبود که وقتی مجلس شورا می‌خواست تأسیس بشود باز مخالفتها شد و وقتی هم تأسیس شد باز در خود مجلس افرادی در آن موادی که برای حفظ اسلام و حفظ استقلال کشور مفید بود، مورد اشکال واقع شد. این یک مسئله‌ای بود و یک جریانی. این جریان هست همراه با این انقلاب، همزاد با این انقلاب و همراه با این انقلاب و الآن هم هست و بعدها هم خواهد بود. بی‌جهت نیست که یک کسی در مجلس شورا انگشت می‌گذارد روی یک ماده‌ای که آن ماده بر حسب خواست اسلام ادامه دهنده اسلام و ادامه دهنده راه اسلام است آن ماده مورد مؤاخذه قرار می‌گیرد و مخالفت. و من باب اتفاق نیست که بعد از آنکه آن مسئله هم گذشت، دولت وقتی که یک دولت اسلامی است و متعهدی است مورد اشکال و مورد هتک قرار می‌گیرد و مجلس وقتی که مجلس

اسلامی و اکثر افراد آن افراد متدین، متعهد هستند، مجلس را مورد مؤاخذه قرار می دهند و گفته و می گویند که اینها اشخاصی هستند که نمی توانند کاری انجام بدهند. قضیه توانایی دولت نیست و توانایی مجلس نیست، قضیه این است که این مجلس اسلامی نباید باشد، این دولت اسلامی نباید باشد.

قضیه آقای بهشتی نبود، شما دیدید که در طول این یک سال، دو سال با چه افرادی مخالفت شد. قضیه شخص افراد نبود، قضیه همان جریان بود که با اصل اساس مخالفت باشد. قضیه دفترهای هماهنگی در سراسر کشور یک قضیه من باب اتفاق و عادی نبود؛ قضیه مخالفت با دولت اسلامی و هر روز در هر گفتاری و در هر نوشته ای حمله به دولت، به اینکه این دولت کاری از او بر نمی آید. قضیه این نیست، قضیه این نیست که مجلس یک مجلس غیر کارآیی است و از اشخاص غیر مطلع تشکیل پیدا کرده. مسائل این نیست، مسئله این نیست که قوه قضائیه به دست انحصارطلبان افتاده است. مسائل اصلی آنها این نیست. مسائل امریکاست و اسلام؛ جریان، جریان امریکایی در مقابل اسلام. از همان اول، از همان وقتی که احساس این شد که شاه باید برود، از همان وقت بختیار می آید و بختیار از یک گروه ملی گرا. من باب احتیاط هم آنها می گویند که دیگر او از حزب ما و از جبهه نیست. این احتیاطی بود که کردند که اگر او کنار رفت، باز جبهه ای در کار باشد. از همان وقت که دیگر اساس سلطنت سست شد، این جریان در کار افتاد. همان وقت که من در پاریس بودم این جریان شروع شد. همان وقت هم می خواستند که شاه را نگه دارند، به اسم اینکه او سلطنت کند نه حکومت، با این اسم می خواستند حفظش کنند و از همان وقت هم می خواستند که بختیار را بیاورند و با ما آشتی بدهند، ما کأنه نزعمان با بختیار بود از این جریان. از اول یک جریانی منسجم شده و برنامه ریزی شده در کار بود و ما درست توجه به آن نداشتیم. کم کم می مطالب معلوم شد، کم کم خودشان را لو دادند و رسید به اینجا که من هر چه جدیت کردم که نرسد به اینجا، رسید. نه از باب اینکه به اینها اعتمادی داشتیم، از جهات دیگری که به خود آقایان گفتم. حالا رسیده جریان به اینجا که از حفظ شاه و بعدش بختیار و بعدش شورای سلطنتی و بعدش اصل جمهوری اسلامی که با آن مخالفت می شد و بعدش مجلس خبرگان و بعدش مجلس شورای اسلامی و بعدش دولت و بعدش قوه قضایی که با همه مخالفت می شد. نه از باب اینکه با رجایی و بهشتی و هاشمی و امام جمعه تهران مخالفتی داشتند، چه مخالفتی؟ یک جریانی بود که باید افراد متعهد نباشد. اگر شد آنها را از صحنه بیرون کنند و منعزل کنند از مردم، بهتر. شایعه سازی کنند که حتی این اجناسی که برای جنگزده ها می خواهند ببرند این می رود تو جیب آقای بهشتی و آقای خامنه ای و آقای کذا، آقای هاشمی. هر جنایتی که در ایران به دست خود آنها واقع می شد به مردم می گفتند که اینها کردند. این یک جریانی بود و هست که می خواهند این کشور را با آن جریان بکشند به طرف امریکا. خوب اگر به طرف امریکا کشاندند شوروی هم شریک است. امریکا تنهایی نمی تواند، باید با هم باشند و این جریان بالفعل هست. آن طور مسائل یکی یکی گذشت و از آن، طرفی نیستند، از این کشتار دستجمعی که در تاریخ پارلمانها و دولتهای دنیا کم نظیر یا بی نظیر است، از این هم فایده ای نبردند. حالا همان شلوغکاریها را، هی حالا

می بینند فایده نمی برند، یک فایده را دلشان می خواهد ببرند و آن این است که تخریب کنند، خرابکاری بشود، خود خرابکاری را می خواهند.

منافقین، تفاله های امریکایی

نباید ما فراموش کنیم که در جنگ با امریکا هستیم. ما در جنگ با امریکا و تفاله های امریکا [هستیم]، این تفاله هایی که قالب زدند خودشان را و ما غفلت کردیم، الآن هم هستند. باید هر یک از اینها را شناسایی کنید و به دادگاهها معرفی کنید، نشینید که باز یک جایی را آتش بزنند. اینها می خواهند خرابی کنند کار ندارند به این که کی کشته بشود و کی از بین برود، دشمنی خصوصی هم با هیچ کدام ندارند. خوب، هفتاد و چند نفر از بهترین جوانان ما را که از بین بردند، اینها با افرادشان یک آشنایی نداشتند، نمی شناختند، اما می خواستند یک شلوغی بشود، یک انفجاری حاصل بشود و مردم از صحنه بیرون بروند و دیدند که خیر، عکس شد مطلب مردم. این شهادت اسباب این شد که همه با هم منسجم بشوند. این اسباب این شد که مشت این ادعاکنها که ما برای آزادی و برای کذا می خواهیم زحمت بکشیم و باید این ملت آزاد باشد و کذا، مشت اینها باز شد که اینها از چه سنخ آزادی می خواهند؛ آزادی انفجار! آزادی انفجار اینها می خواهند. اینها می خواستند که این منافقین هم آزاد بیایند توی مردم و بعد از یک سال دیگر بسیاری از جوانهای ما را منحرف کنند آزادانه و بسیاری از کارهایی که می خواهند مخفیانه انجام بدهند، آزادانه انجام بدهند، برای اینکه، آزادی است! بیجهت نیست که در آن نطقهای با اجتماع زیاد روز عاشورا سوت می زنند و کف می زنند. امام مظلوم ما به شهادت رسیده، روز شهادت امام مظلوم ما، پای نطق و سخنرانی یک نفر آدمی که با آنها دوست است کف می زنند و سوت می کشند و امریکا را از یاد می برند. خط این بود که اصلاً امریکا منسی بشود. یک دسته شوروی را طرح می کردند تا امریکا منسی بشود، یک دسته «الله اکبر» را کنار می گذاشتند، سوت می زدند و کف می زدند آن هم روز عاشورا. خط این بود که این قضیه مرگ بر امریکا منسی بشود.

ولهذا، دیدید که آن روزی که این جوانهای بیدار عزیز ما این لانه جاسوسی را گرفتند، این شیاطین به دست و پا افتادند. یکی گفت که اینها خط شیطان هستند و دنبال این کردند که ما الآن اسیر امریکا هستیم، نه اینکه نمی فهمیدند که نه، اسیر امریکا نیستیم، می خواستند که ما را از استقلال بیرون بیاورند و به دامن امریکا بیندازند و قضیه گرفتن این محل جاسوسخانه ناگوار بود برای آنها، برای اینکه پرونده های اینها هم ظاهر می شد، پیدا می شد این پرونده ها. این همه کوشش برای اینکه، اینها را رها کنید بروند، ما در گرو امریکا هستیم، اینها را بگذارید بروند. این جوانهای عزیز ما که می گفتند ما در خط اسلام هستیم، می گفتند به آنها که شما در خط شیطان هستید، خوف این بود که این پرونده ها ظاهر بشود و این چهره هایی که قالب زدند خودشان را، این چهره ها معلوم بشود که چه جور اشخاصی بودند.

- عنوان دستاورد شهادتها و مصائب دوران انقلاب
- محل تهران، جماران
- مناسبت
- تاریخ ۲۹ اسفند ۱۳۶۷
- موضوع دستاورد شهادتها و مصائب دوران انقلاب
- حضار: خامنه‌ای، سید علی (دبیر کل حزب جمهوری اسلامی) و اعضای شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی

بسم الله الرحمن الرحيم

دستاورد شهادتها و مصائب دوران انقلاب

من گاهی فکر می‌کنم که از اولی که این نهضت شروع شد، که باید گفت مبدأش ۱۵ خرداد بود؛ تا حالا هر قصه‌ای که واقع شده است و هر چیزی که ما از دست دادیم، آیا ما در ازایش دریافتی کرده‌ایم یا نه؟ مثلاً، آن وقتی که قبل از ۱۵ خرداد که خوب، یک اجتماع کوچکی برای مخالفت با آن چیزهایی که آن وقت واقع شده بود [تشکیل] شد، آن وقت، چنانچه شاه مخلوع به ما یک روی خوشی نشان می‌داد، این انقلاب حاصل نمی‌شد. اگر قبول می‌کرد، ما مسائل خیلی بزرگی آن وقت نداشتیم.

اگر آن وقت قبول می‌کرد آنها را، خوب، قهراً سست می‌شدند آنهايي که [مخالف] بودند و نمی‌رسید به این مسئله. آن سختی‌هایی که آنها کردند که حالا من بخواهم یکی یکی آنها را بگویم یادم هم نیست، طولانی هم هست، در ازای آن فشارها و آن گاهی فحاشی‌هایی که می‌آمدند، بخصوص پیش آقایان، می‌کردند! البته من راهشان ندادم اما یک وقت آمدند. گمان هم می‌کنم آن وقتی بود که مرحوم آقای حکیم تلگرافی کرده بود و آنها می‌خواستند جلو بگیرند از جواب - گمانم این بود شاید قبل هم بود - آمدند [گفتند] که می‌خواهند چند نفری هستند، بیایند از طرف دستگاه شما را ببینند. من گفتم که من با آنها ملاقات نمی‌کنم، از باب اینکه اینها اشخاصی هستند که اگر بیایند یک چیزی اینجا بگویند، دروغ می‌روند می‌گویند و من ملاقات نمی‌کنم. لکن با بعضی آقایان دیگر ملاقات کرده بودند و آن آقایایی که با او ملاقات کرده بودند، عصر همان روز آمد با حال وحشتناک پیش من، گفت که اینها آمده‌اند و می‌گویند که ما می‌ریزیم در منزلهایتان، اگر جواب آقای حکیم را بدهید، می‌ریزیم در منزلهایتان، خودتان را چه می‌کنیم، زنهايتان را چه می‌کنیم و از این حرفهای ارادلی. و حالا باید چه بکنیم؟ گفتم: شما هم باور کردید حرفشان را؟ گفت: ما چه بکنیم؟ من همان وقت پا شدم، جواب آقای حکیم را دادم. اگر آن وقت هم به ما اینها یک روی خوشی نشان می‌دادند و چه می‌کردند - باز ما یک بهره حسابی نمی‌توانستیم برداریم - منتهی نمی‌شد به اینها و اگر ۱۵ خرداد پیش نیامده بود و آن کشتار ناهنجار و ظلم و ستم بزرگ واقع نشده بود، باز ممکن بود که منتهی به این مسائل نشود. در هر قصه‌ای که واقع می‌شد، یک بهره‌ای قهراً برداشته می‌شد.

اگر ۱۷ شهریور آن مسائل واقع نمی‌شد و آنها گذاشته بودند مردم صحبتشان را می‌کردند، چه می‌کردند، منتهی به این نمی‌شد که باید برود. یا آنها یک چیزهایی را که آنها می‌خواستند آن وقت، شاید آن وقت خیلی چیزهای مهمی هم نبود. یا شاه معدوم می‌گفت که من حاضرم که عمل کنم به قانون اساسی و چه بکنم، خوب این صحبتها پیش نمی‌آمد. لکن آن شرارتی که آنها کردند، در مقابلش بهره‌اش این بود که منتهی شد به سقوط؛ سقوط شاهنشاهی ۲۵۰۰ ساله. در هر قصه‌ای که پیش آمد و به ما صدمه‌ای وارد شد، در ازای او، یک بهره خوبی ما برداشتیم.

شما می‌بینید که در زمانی که مرحوم آقای بهشتی زنده بودند، چه وضعی پیش آوردند این ارادل و ایشان را یک بهره دیگری نشان داده بودند که آن روز در خیابانها هم بر ضد ایشان تظاهرات می‌کردند، صحبت می‌کردند و نمی‌دانستند قصه را. شهادت ایشان اسباب این شد که یک بهره بزرگی ما برداشتیم و آن اینکه ثابت شد که آن انحراف بوده است، آن کار آنها انحرافی بوده است. و همین طور هر قصه‌ای که اینها خواستند از آن بهره‌برداری کنند، ما بهره‌برداری کردیم.

و البته خیلی خسارت به ما وارد شد، لکن خسارت در مقابل اسلام؛ یعنی، ما مقصد داشتیم، هدف داشتیم و هدف ما یک هدف الهی بود و روحی بود. افرادی را که از دست می‌دادیم البته مهم بودند، لکن در راه هدف. اگر بهره‌برداری برای هدف بود، ارزش داشت و ما بهره‌برداری کردیم برای هدف. اگر این مسائل واقع نشده بود، شما، حزب شما هم می‌دانید چه‌جوری بود وضعش بین مردم؟ بین مردم شماها را یک صورت کریهه، حزب حاکم...! الان هم دارند در خارج هی حزب حاکم، حزب حاکم می‌گویند و شماها را که در رأس حزب هستید، یک صورت مشوهی آن وقت نشان می‌دادند که شاید مردم غیر آگاه، همه شاید قبول می‌کردند که مسئله این است و اینها هستند که دارند انحصار طلبی [می‌کنند]، اینها هستند که دارند همه چیز را برای خودشان چه می‌کنند، اینها هستند که دارند اسلام را چه می‌کنند.

از این مسائل هی پیش می‌آوردند، لکن هر ضرری که به ما وارد شد یک نفعی هم پهلوش بود بزرگتر؛ یعنی، ما عمده نظردان این بود که برای اسلام نتیجه بگیریم. ما می‌خواستیم بهره‌برداری برای اسلام بکنیم. پانزده هزار جمعیت در ۱۵ خرداد از دست مسلمانان - آنطوری که می‌گفتند - رفت و این نیروی بزرگی بود [برای] اسلام، لکن در ازای آن، یک ظلم ۲۵۰۰ ساله و ستم ۲۵۰۰ ساله مبدأ این خرابی و برطرف شدن او داشت. یا ۱۷ شهریور، که امروز است، خوب آن صدمه‌ای وارد شد به ایران و اشخاص شاید خیال می‌کردند دیگر مسئله تمام شد، لکن بهره‌ای که اسلام از این برداشت، همان بهره‌هایی بود که در صدر اسلام از کشتن سیدالشهدا - سلام الله علیه - برداشته می‌شد.

آنهایی که توجه به مسائل معنوی ندارند، در آن وقت اگر - مثلاً - کسانی بودند، می‌گفتند که سیدالشهدا آمد اینجا و همین چرا آمد؟ خوب، «چرا» آن وقت می‌گفتند، مقدسهایی که آن وقت آنجا بودند، اینها «چرا» را می‌گفتند که خوب چرا رفت؟ چرا

بچه‌هایش را برد؟ اول هم از ایشان سؤال می‌کردند که چرا اینها را می‌آورید؟ لکن شهادت سیدالشهدا، که در اسلام بسیار ناگوار بود، چون در راه عقیده و مقصد بود و عقیده را پیش برد - یعنی، همان شهادت - بساط بنی‌امیه را پیچید به هم و از بین برد، تمامش کرد. و در هر موقعی که هر چه واقع شد - خدای تبارک و تعالی حالا در این مواقعی که برای ما پیش آمد - خدای تبارک و تعالی یک چیز زیادتری نصیب ما کرد، قهرآبدون اینکه دیگر محتاج باشد به اینکه تبلیغات اطرافش بشود و اینها.

شهادت شهید بهشتی و آثار آن شما دیدید که صبح آن روزی که مرحوم آقای بهشتی و آن هفتاد نفر مظلوم در آنجا، آنطور به وضع فجیع شهید شدند، مردم فرق کردند؛ یکدفعه تمام صحبتها برگشت. آنهایی که فریاد [می‌زدند]، همانهایی که بهشان تزریق کرده بودند که این آدم چطور و کذا و کذاست و آنطور برای ایشان شعار به ضد ایشان می‌دادند، یکدفعه شعارها برگشت و به نفع ایشان شد؛ یعنی، به نفع اسلام شد.

شهادت آقای بهشتی و این هفتاد نفر مظلوم یکدفعه متحول کرد مردم را به اینکه کم‌کم بیدار شدند. الآن بعضی از آن اشخاص که در آن وقت چیزهایی - مثلاً - می‌گفتند، برگشته‌اند و پشیمان شده‌اند و اظهار ندامت می‌کنند، و توبه می‌کنند و مثل قضیه تائبین شده است الآن، و هر قصه‌ای که واقع می‌شود اینطور است.

آقای قدوسی - خدا رحمتش کند - خوب من می‌شناختم چه آدمی است و چقدر به این آدم [اتهام وارد] کردند که مردم را دارد چه می‌کند، می‌کشد، چه می‌کند، فلان ...، و من می‌دانستم چه آدمی است؛ محتاط. در احتیاط، حتی در این مالیات، آنقدر از او شکایت می‌کردند که این آقا احتیاط می‌کند، نمی‌گذارد یک چیزی را که باید خرج کرد، خرج کند، لکن وقتی که به شهادت رسید، یکدفعه یک دسته بیدار شدند که اینها یک همچو افرادی را دارند شهید می‌کنند. اینها هر نفری از ماها و شما را شهید بکنند، به نفع اسلام است و ما از این خوفی نداریم و به ضرر آنهاست. اگر اینها از روی عقل عمل کرده بودند و آنطوری که بعضی جبهه‌های سیاسی عمل می‌کنند - که آنها هم مثل همینهاست - اگر اینها از روی عقل عمل کرده بودند، حالا هم رئیس‌جمهور همان بود و هم آن وکلایی که فاسد بودند، همان جا بودند و می‌توانستند که به تدریج، کم‌کم بکشاند این جمهوری اسلامی را به مسائل غربی، همه هم رو به غرب نماز می‌خواندند.

لکن خدا خواست، اینکه اینها نتوانند خودداری کنند و سیاست را نمی‌فهمیدند؛ نمی‌فهمیدند که چه جور باید رفتار کرد. ملت را نشناخته بودند. اسلام را توجه به آن نداشتند. ملت مسلم را نمی‌دانستند یعنی چه. و این بود که دستپاچه شدند و زود خودشان را لو دادند آنطور. هر صحبتی که کردند. لو دادند و یک قدری پایه‌شان سست شد تا وقتی که واقعاً قیام کردند. و - عرض می‌کنم که - معلوم شد که اینها با کی‌ها مربوطند و از کجا آمدند و با کی روابط داشتند و با چه بوده و خودشان، خودشان را از بین بردند. خدای تبارک و تعالی گاهی اینطور می‌کند که یک کسی خودش، خودش را زمین بزند؛ مثل مثل آن که روی شاخه نشسته بود و پایش را اره می‌کرد. اینطور شد که خودشان، خودشان را از بین بردند و برای ما همه اینها صلاح بود؛ یعنی، انسان می‌فهمد که خدای تبارک و تعالی عنایت دارد به این

ملت با شهادت. همان طوری که عنایت به اسلام داشت و با شهادت بزرگان ما، اسلام را بزرگ کرد، حالا هم همین طور است که خدای تبارک و تعالی عنایت به این کشور دارد و با دست دشمنها، این اسلام و این کشور را دارد حفظ می کند به دست خود آنها، به دست خود آنها، خودشان را رسوا می کند و آن راهی که آنها پیش گرفته بودند که ما را منحرف کنند و ببرند آن طرف، با دست خودشان، راه خراب شد. این از چیزهایی است که ما تدبیر نمی توانیم بکنیم. خداست که اینطور تدبیرها را می کند و ما دلمان بسته است به یک مبدای که همه چیزها در دست اوست.

یأس دشمنان و شروع انفجارها و آن چیزی که می خواهم به شما آقایان بگویم، اینها از اول معلوم شد که بنای شیطنت داشتند؛ همان طوری که دولتهای بزرگ اینطور هستند. آنها یکدفعه یک کسی را نمی آورند خلق الساعه در اینجا بگذارند که کار انجام بدهد. آنها از اولی که نقشه استعمار همه جا را کشیدند، در هر جایی مأمورینی دارند بسیار مقدس، بسیار خوب، در لباس ملیت، در لباس روحانیت؛ در همه چیزها دارند آنها. یکوقت آدم می بیند که این آدمی که سی سال می گفت که آی ملت، ملت کذا، یکوقت بختیار از کار درمی آید. باید خیلی توجه به این معنا داشته باشید که اینها، از آنهایی نباشند که در آن آنها باشد.

ممکن است یک وقت یک جمعیتی را منحرف کنند با تبلیغات و با [این] چیزها، یواش یواش منحرف کنند و ممکن است وقتی که از انحراف عاجز شدند، انفجار درست کنند. یا انحراف یا انفجار. الآن اینها همه مایوسند از اینکه ملت ایران را اینها بتوانند منحرف کنند. اینها هر کاری کردند ملت ایران فهمید اینها منحرف هستند. هر صحبتی کردند، انحرافشان معلوم شد. هر عملی کردند، انحرافشان معلوم شد و الآن مایوسند از اینکه بتوانند به طور سیاسی عمل بکنند؛ به طور سیاسی که از آن بهره برداری سیاسی بکنند. از ایران، اینها همه شان دیگر مایوسند. امریکا هم مایوس است. البته امریکا برای دراز مدت تا دو بیست سال بعد هم ممکن است نقشه هایی داشته باشد. اما اینهایی که به طور بچه گانه دارند عمل می کنند، اینها دیگر کارشان، همه چیز تمام شد. اما وقتی کارشان تمام شده و مایوس از همه جا شده اند، مثل همان گربه ای که به شیر می پرد، وقتی مایوس شد [ند]، همان کار را می کنند.